



قرآن محمدی

اکبر کنجی

اینترنت، ۱۳۸۷/۶/۱۶



چکیده: مقاله قرآن محمدی از سوی اکبر کنجی در سایت ادوار نیوز منتشر شده است. وی در این مقاله مدعی است که هیچ دلیل عقلانی بر وحی بودن قرآن نمی‌توان اقامه کرد، و اساساً باورهای دینی از جمله توحید، بیا برهان عقلی قابل اثبات نیست. ایشان در گفته خود، برداشت‌های خود را به آثار حکمای الهی و مسلمان استناد داده و معتقد است که نه تنها در اصولی همچون توحید و معاد و وحی و دیگر گزاره‌های دینی نمی‌توان از براهین عقلی کمک گرفت، بلکه برای این امور و معاد جسمانی و... که مسلمانان و حکمای مسلمان در این باره صحبت کرده‌اند، هیچ برهانی وجود ندارد و بیشتر آنها شهودی و غیر قابل اثبات هستند. وی همچنین اثبات خدا را با براهین عقلی و عینی، غیر قابل اثبات تلقی کرده و مقوله‌هایی چون ایمان و باورهای دینی و... را نامعقول پنداشته و بر این باور است که تمام ادیان پیش از این که پشتوانه مدلل و مستدل داشته‌اند، از کاریزما و اتوریته تأثیر پذیر بوده‌اند. از این رو، هیچ پشتوانه عقلی در ورای پذیرش و توسعه ادیان وجود ندارد. ایشان در رد نقش عقل در فهم دین و ایمان به گزاره‌هایی از سخنان لوتر و شیخ بهایی و دیگران استناد کرده و در ادامه، تمام ادیان را بر ساخته تاریخی و حاصل گذشت زمان دانسته و منکر اصالت آنهاست. وی ابتدا با انکار پشتوانه عقلی در اثبات قرآن و وحی و سایر گزاره‌های دینی، به جعلی بودن و ساختگی بودن تمام آنها می‌گراید. او پشتوانه گسترش ادیان را زور و قدرت تلقی کرده و گسترش اسلام در ایران را نیز از مصادیق این روند می‌داند و در ادامه، تشیع ایرانیان و عقیده ایرانیان درباره عصمت امامان علیهم‌السلام و وجود امام زمان (عج) را بر ساخته تاریخی دانسته و زیارت عاشورا را نیز فاقد سند معرفی می‌کند. ایشان با استناد به کزیده‌هایی از کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» نوشته مدرس طباطبایی و با استناد به وی، منکر وجود امام زمان (عج) شده و به صراحت می‌گوید: دوازدهمین امام شیعیان وجود خارجی ندارد و علت پیدایش این اندیشه در میان شیعه را حاصل اختلاف مالی بین مادر امام حسن عسکری علیه‌السلام و جعفر برادر امام عسکری علیه‌السلام

بازتاب اندیشه ۱۰۴

۳۸
قرآن
محمدی

می‌داند که بر سر میراث امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده. وی درباره امامت، علاوه بر استناد به کزیده سخنان مدرسی، به گفته‌هایی از کدیور اشاره کرده و عقیده امامت در قرون اولیه را با عقیده امروزیین متفاوت می‌داند. گنجی درباره خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مدعی است این ادعای مسلمانان (ختم نبوت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) نیز فاقد دلیل عقلی بوده و این ادعا که امت اسلام متکامل‌ترین امت‌هاست، ادعای بدون دلیل است. چون هیچ یک از حکومت‌های کنونی و پیشین بهتر نبوده، بلکه رذایل اخلاقی آنان از دیگر ملت‌ها بیشتر است. ایشان در گوشه‌ای از سخنانش، گریزی به حکومت ایران پس از انقلاب زده و آن را با نیش و کنایه از مصادیق حکومت‌های اسلامی می‌داند که مروج دروغ است. وی در کل، تمام عقاید و ادیان الهی و غیر الهی به ویژه عقاید اسلامی از جمله، توحید (اثبات خداوند)، وحی (ایمان به غیب) و نبوت (خاتمیت و اصل نبوت) و معاد جسمانی و غیر جسمانی و امامت و عصمت ائمه (عقاید شیعه) و وجود امام دوازدهم و... را از آن جهت که از پشتوانه عقلی برخوردار نیستند، غیر قابل اثبات دانسته و بر ساختن تاریخی معرفی می‌کند. وی پیدایش و گسترش ادیان از جمله دین اسلام در ایران را معلول زور و قدرت معرفی و اعیاد اسلامی از جمله غدیر و... را نتیجه قدرت آل بویه و قاجاریه دانسته که طی فرآیند زمان پدیدار گشته‌اند.

هر دینی دارای گزاره‌های صدق و کذب بردار است. اما آیا این گزاره‌ها اثبات پذیرند؟ بسیاری از فیلسوفان گزاره‌های دینی را اثبات ناپذیر (خردگریز) تلقی می‌کنند. به عنوان نمونه، ابوعلی سینا می‌گفت معاد را نمی‌توان با دلایل عقلی اثبات کرد. به گمان بسیاری از فیلسوفان، وجود خدا را نمی‌توان با دلایل عقلی اثبات کرد. وقتی مبدأ و معاد با چنین معضلی روبه‌روست، تکلیف نبوت روشن است که کمترین ادعا در خصوص اثبات عقلی آن وجود دارد. این معضل کسانی را واداشته است تا پروژه عقلانیت در قبول دین و التزام به آن را، کنار بگذارند.

ایمان‌گرایی (Fideism) «بدیل» عقل‌گرایی (Rationalism) در باب دین است. ایمان‌گرایان، آموزه‌های دینی را خردگریز (خردستیز) به شمار می‌آورند. البته ایمان‌گرایی ویتگنشتاین و ایمان‌گرایی پلتنینجا آموزه‌های دینی را خردگریز می‌دانند، ولی ایمان‌گرایی کی یرگگارد پاره‌ای از آموزه‌های دینی را خردستیز می‌داند. باور ایمان‌گرایان به خدا، نبوت، معاد و دیگر موضوعات صدق و کذب بردار دینی، مستقل از هر گونه قرینه و استدلالی است. به تعبیر دیگر، ایمان به خدا نیازی به پشتوانه عقلی و دلیل و گواهی ندارد. به گمان پیروان این مشرب، اعتقادات دینی، بنیانی‌ترین مفروضات آدمی هستند و کسی که آموزه‌های دینی را با میزان عقل می‌سنجد، خدا را در پای عقل قربانی کرده است. معشوق چنین کسی عقل است، نه خدا. از این رو، فقدان استدلال و قرار گرفتن در موقعیت بی‌دلیلی، نه تنها مسأله‌ای پدید نمی‌آورد، بلکه آدمیان را از شر لوازم منطقی عقل حقیر رها می‌سازد.

شیخ بهایی با استناد به روایت مذکور می‌پرسد پیامبر کجا فرموده باقی مانده غذای ارسطو

و بوعلی شفاست؟ بدین ترتیب هیچ کس با خوردن پس مانده‌های فکری ارسطو و بوعلی و دیگر فیلسوفان شفای روحی پیدا نخواهد کرد. به ریسمان ایمان باید آویخت، نه عقل استدلال‌گر فلسفی.

لوتسر می‌گفت، فیلسوفان آب‌های شفاف و زلال انجیل‌ها را گل‌آلود کرده‌اند. تامس جفرسون هم می‌گفت: «آموزه‌هایی که از زبان خود عیسی مسیح جاری شده‌اند، حتی برای یک کودک قابل فهمند، اما هزاران جلدی که درباره افلاطون نوشته شده است، هنوز نتوانسته‌اند مقصود او را روشن کنند و به همین دلیل بدیهی، این اباطیل هرگز قابل توضیح نیستند».

ایمان آوردن، تن به خطر دادن (به تعبیر کیرکگور) و ریسک برد و باخت قمار بازی (به تعبیر مولوی) را به جان خریدن است. جهش ایمانی (Leap of Faith) کیرکگور، ایمان آوردن است، اما بدون هیچ‌گونه دلیل و قرینه حاکی از صدق اعتقادات. بناکردن ایمان دینی بر استدلال، ناممکن و نامطلوب است. سعادت ابدی چیزی است که با به خطر انداختن همه چیز، مطلقاً همه چیز، حاصل می‌آید؛ برای این که اعتقاد به خدا غیر عقلانی است. با توجه به این که دلیلی بر وجود خدا نداریم، ایمان امکان‌پذیر می‌شود. آدمی در بی‌یقینی به محال منطقی ایمان می‌آورد و برای اثبات ایمانش به امر عقلاً محال (خدا)، در مواردی باید دست به کارهای غیر اخلاقی بزند. به نظر کیرکگور مسیحیت برترین دین است، اما دلیل این برتری عقلانی بودن آن یا اثبات صدق مدعیات آن نیست، بلکه پارادوکسی‌تر بودن آن است. «دشواری مطلق» مسیحی بودن است که آن را واجد ایمان می‌کند. جهش ایمانی، فرد را از عقل فراتر می‌برد و دشوارتر بودن قوت این امید است که معیار سنجش آن قرار می‌گیرد. به تعبیر فریتوف شووان، فیلسوف به جای این که با «دل» اش «ببیند»، صرفاً با «مغز» اش «می‌اندیشد». فیلسوفان، عقل استدلالی (Reason) را جایگزین شهود (Intuition) کرده‌اند. عقل استدلالی فاقد یگانگی، جاودانگی و جهان‌شمولی است. استدلال، موقت و زمانمند است، و از نظر زمانی، مکانی و فرهنگی، در حال تغییر و تحول است. اما شهود با حقیقت واحد سر و کار دارد. استدلال‌گرا (Rationalist) کسی است که تقدم و رجحان عقل استدلالی بر شهود و وحی و انکشاف الاهی (Revelation) را پذیرفته و وحی را غیر استدلالی جلوه می‌دهد. وحی نوعی تعقل شهودی کیهانی است. عقلانیت استدلالی بدون ایمان راه به جایی نمی‌برد، اقبال به متون مقدس دینی، شرط لازم ایمان است. محی‌الدین بن عربی هم معتقد بود به دست آوردن آرامش از طریق ترسناک عقلی و بحث استدلالی در مباحث خداشناسی، محال است. پس تنها چاره کار، ریاضت و مکاشفه است. برخی دیگر ایمان‌گرایی را به تجربه

دینی تعبیر می‌کنند. به گمان اینان، تجربه دینی فراتر از عقل است و با عقل نمی‌توان درباره دستاوردهای آن داوری کرد.

دین‌داران، مدعی «معرفت» دینی هستند. باور صادق موجه (True Justified Beliet)، معرفت نامیده می‌شود. باور، شرط لازم دانستن است، ولی شرط کافی نیست، برای این‌که انسان‌ها به گزاره‌های نادرست بسیاری باور دارند. هر باوری، باور صادق نیست. باوره‌ها بر دو نوعند: باورهای صادق، باورهای کاذب. دانستن یک مدعا به معنای دانستن حقیقت داشتن (صدق) آن مدعاست. باور مدعیات کاذب امکان‌پذیر است، ولی حقیقت، شرط لازم دانستن است. پیروان ادیان مختلف با اطمینان مطلق، فقط دین خود را دین حق می‌دانند. طرفین جنگ با اطمینان کامل، خود را پیروز جنگ معرفی می‌کنند. دانستن مترادف با مطمئن بودن نیست. پیروان هر دینی به آموزه‌های دین خود اطمینان دارند، ولی اطمینان به معنای صدق آن آموزه‌ها نیست. ممکن است باوری صادق باشد، اما دلایل و شواهد قانع‌کننده‌ای برای توجیه آن در دست نباشد. قرینه (Evidence) به معنای دلیل قوی و محکم، شرط لازم دانستن است. باور صرف، معرفت نام ندارد. دو باور زیر را در نظر بگیرید:

الف) زندگی پس از مرگ وجود دارد؛ ب) زندگی پس از مرگ وجود ندارد.

هیچ یک از این باورها معرفت نام ندارد. باور باید صادق باشد. گزاره «حیات پس از مرگ وجود دارد» صادق است، اگر و تنها اگر، حیات پس از مرگ وجود داشته باشد، به تعبیر دیگر، گزاره «حیات پس از مرگ وجود دارد» صادق است، اگر و تنها اگر، گزاره «حیات پس از مرگ وجود دارد» مطابق با واقع باشد. باور صادق، بدون شواهد و دلایل قانع‌کننده، معرفت نامیده نمی‌شود. فرض کنیم گزاره «حیات پس از مرگ وجود دارد» باوری صادق باشد. گزاره «حیات پس از مرگ وجود دارد»، معرفت نامیده خواهد شد، اگر و تنها اگر گزاره صادق «حیات پس از مرگ وجود دارد» با شواهد و دلایل قانع‌کننده موجه شود. این حکم در خصوص باور دیگر هم که مدعی است «حیات پس از مرگ وجود ندارد» صادق است. پس در عقل‌گرایی انتقادی، سخن بر سر توجیه باورهاست.

مخاطب نوشتار حاضر، ایمان‌گرایان نیستند، مخاطب ما کسانی هستند که از عقلانیت آموزه‌های دینی دفاع می‌کنند و به دنبال عقلانی کردن باورهای دینی‌اند. علامه طباطبایی رحمته‌الله در مقدمه تفسیر المیزان می‌نویسد، «اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (حتی وجود خدا)، به وسیله عقل برای ما ثابت شده است.» نه تنها آقای طباطبایی رحمته‌الله، بلکه عموم مفسران فیلسوف مشرب مسلمان، چنین داعیه‌ای دارند. آیا این مدعا صادق است؟ آیا باورهای دینی با برهان اثبات شده‌اند؟ آیا مسلمین بر مبنای قرائن خردپسند، اسلام آورده‌اند؟ دین‌شناسی مسلمین حاکی

از آن است که فیلسوفان و متکلمان مسلمان تاکنون نتوانسته‌اند براهینی برای اثبات گزاره‌های دینی اقامه نمایند.

ملاصدرا هم درباره دشواری‌های بحث استدلالی، در خصوص حیات پس از مرگ بسیار سخن گفته است. این چند نمونه شایسته توجه است: از این‌که بخواهی بر احوال معاد، بدون استفاده از دلیل نقلی و ایمان به غیب و با تکیه به عقل بیچاره و برهان سست، آگاهی یابی بر حذر باش؛ زیرا در این صورت بسان نابینایی خواهی بود که می‌خواهد رنگ‌ها را با زبان یا شامه یا شنیدن یا لمس دریابد، و این عین انکار وجود رنگ‌هاست. همچنین است امید ورزیدن به ادراک حالات آخرت از روی استدلال و صناعت کلام که به انکار منتهی خواهد شد.

کمتر کسی از بزرگان فلاسفه ربانی توانسته است معاد جسمانی را، بر شیوه یقینی و برهانی اطمینان‌آور و سکون عرفانی به اثبات رسانده باشد... و فلاسفه‌ای همچون بوعلی سینا و همگنانش هر چند در تقدیس مبدأ و تنزیه او از مثل و شبه و نظیر و نیز در توحید الهی از شائبه دوگانگی و ترکیب عینی و ذهنی و اعتباری و تحلیلی به کمال سخن گفته‌اند... اما همگی در علم معاد دچار تقصیر شدند و اعتراف کردند که از آگاهی و وقوف به حالات آخرت و نشئه قبر و حالت حشر و نشر ناتوانند و اطلاع از این علم امکان ندارد، مگر به نور متابعت از افضل پیامبران و اقتباس از مشکات نبوت و نور گرفتن از نور اولیای ایشان. در اموری که فراتر از عرصه عقل است، همچون حالات آخرت و احکام برزخ؛ عقول آنان (عقل گرایان) از کار می‌افتد و جز با پیروی از شریعت ره به جایی نمی‌برند.

به گمان فلاسفه، اعاده معدوم محال است. بدین ترتیب، پس از مرگ، بدن مادی آدمی متلاشی و معدوم می‌گردد. زنده شدن همان بدن، اعاده معدوم است. پس معاد جسمانی - مادی قرآن، با عقل فلسفی فیلسوفان مسلمان تعارض دارد. ملاصدرا در اسفار اربعه برای حل این مشکل، بدنی خیالی از جنس صور علمیه بر ساخته و مدعی می‌گردد که در آخرت، ارواح با صورت مثالی دارای ابعاد و فاقد ماده به حیات خود ادامه خواهند داد. بسیاری از متشرعه، این رأی صدرا را مخالف شرع قلمداد کرده‌اند. ولی او در تفسیر خود، برخلاف آنچه در اسفار در خصوص زندگی پس از مرگ گفته است، مطابق با ظواهر آیات قرآن سخن گفته و متوسل به تأویل آیات نشده است. می‌نویسد: «اعتقاد ما درباره حشر بدن‌ها در روز قیامت آن است که از میان قبور، ابدان مشحور می‌شوند. به گونه‌ای که هر گاه هر یک از آنها را بنگری، می‌گویی این فلانی و این فلانی است. این اعتقاد مطابق واقع است و چنان نیست که آن ابدان مثل و اشباح اعیان انسانی باشند، زیرا از آیات قرآن به دست می‌آید و نیز مستفاد از شرایع و ادیان است که آنچه در معاد بازگردانده می‌شود، عیناً مجموع بدن و روح است نه صرف روح.

● بر ساخته‌های تاریخ:

مفسران، متکلمان، فیلسوفان، فقیهان و... مسلمان به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی اسلام مؤلف از حقایق مدلل ازلی و ابدی است و مسلمین هم با ادله‌ خدشه‌ناپذیر، باورها و مدعیات خود را اثبات کرده‌اند، درحالی‌که پذیرش جمعی - تاریخی این مدعیات، و مسلمان شدن مسلمین، معلل بوده است نه مدلل. تفکیک و تمایز «دین‌داری معلل» از «دین‌داری مدلل» بسیار مهم است، برای این‌که، اگر دلیل و استدلال در کار نباشد، مسلمانی با غیر مسلمانی (مسیحی، یهودی، بودایی، هندویی و...) چه تفاوتی خواهد داشت؟

نگاه تاریخی به ظهور و بسط و تثبیت آیین نشان می‌دهد که اتوریته و کاریزما، در جا انداختن این سرمشق (Paradigm) بیشترین نقش را داشته‌اند. حتی کسانی بر این باورند که می‌توان بر مبنای آموزه فوکویی «قدرت - دانش»، فرایند پذیرش و گسترش این گفتمان را تبیین کرد. اگر به نحو تاریخی به مساله نگریسته شود، نقش قدرت در حفظ این سرمشق برجسته بوده است. پس از وفات پیامبر گرامی اسلام، شورش رده آغاز شد. عده‌ای ادعای پیامبری کردند، بسیاری از اعراب هم از پرداخت زکات خودداری ورزیدند. اهل رده، یازده فرقه بودند. ابوبکر با بسیج نیرو و اعزام سپاهیان، تمام آنها را به شدت سرکوب کرد. مدعیان پیامبری هم به دست مسلمان‌ها به قتل رسیدند. می‌توان پرسید: اگر مرتدین و پیامبران مدعی سرکوب نمی‌گردیدند، تاریخ اسلام چه سرنوشتی پیدا می‌کرد؟ مسلمان کردن ایرانیان، بر مبنای بحث و گفت و گو و ارائه دلیل صورت نگرفت، فتح نظامی پشتوانه این امر بود.

عبدالحسین زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت، نظری مشابه دیدگاه شریعتی ارائه کرده و خشونت‌های اعراب برای مسلمان کردن ایرانیان را برجسته می‌سازد. اما وی برخلاف شریعتی، به کارگیری این نوع روش‌ها را مشروع نمی‌داند. برخی دیگر، مسلمان شدن ایرانیان را معلول رهایی از پرداخت جزیه دانسته‌اند. به هر حال، مسلمان شدن ایرانیان که چندین دهه به درازا کشید، معلول علل عدیده‌ای بود، اما دین نقش چندانی در این زمینه نداشت. اسلامی که اعراب به ایرانیان تحویل دادند، چیز حاضر و آماده‌ای نبود، اسلام همچون هر دین دیگری، «بر ساخته‌ای تاریخی - اجتماعی» است. ایرانیان در بر ساختن این پدیده نقش مهمی داشته‌اند.

بر ساخته‌گرایی (Constructionism)، همه پدیده‌ها را بر ساخته آدمی در طول تاریخ می‌داند. اگر به تاریخ تشیع نگاه شود، فرایند بر ساختن این هویت، به روشنی بر ملا خواهد شد. شیعیان رفته‌رفته امامان خود را، بالا و بالا بردند و به عرش رساندند؛ آنها را معصوم و خود را غالی کردند. محقق برجسته، حسین مدرس طباطبایی، در کتاب مکتب در

فرایند تکامل، فرایند بر ساخته شدن تشیع را تبیین می‌کند. به عنوان مثال، وی با مستندات تاریخی نشان می‌دهد که چگونه گروه کوچکی از یاران امام یازدهم، امام دوازدهم را بر ساختند. از آن به بعد هم شیعیان چیزهای بسیاری بر ساختند و بر تشیع افزودند و آن را فربه و فربه‌تر کردند. عید غدیر خم از قرن چهارم هجری، زمان عزالدوله دیلمی، به عنوان عید بر ساخته شد. سیزده رجب را ناصرالدین شاه قاجار به عنوان جشن و تعطیلی به تشیع اضافه کرد. زیارت عاشورا بر ساخته‌ای تاریخی و فاقد سند است. ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه را، در دوران قاجار بر ساختند و به تشیع افزودند. مطابق بر ساخته‌گرایی، تمام آیین‌ها بر ساخته‌های تاریخی‌اند، نه حقایق ازلی و ابدی. نزاع ادیان با یکدیگر، نزاع حق (صدق) و باطل (کذب)، سعادت و شقاوت نیست. اما بر ساخته‌های دینی - ایدئولوژیک، خود را حقیقت محض و دیگری را بطلان و شقاوت محض جلوه داده و با زور و خشونت از بر ساخته خود دفاع می‌کنند.

امامت، یکی از اصول مسلم شیعیان است. مطابق تلقی اکثر شیعیان، دوازده امام معصوم و آگاه به علم غیب، جانشین بر حق پیامبر اسلامند. در سال ۱۹۹۳ حسین مدرسی طباطبایی در کتاب مکتب در فرایند تکامل، بر اساس یک تحقیق تاریخی مفصل نشان داد که عصمت و علم غیب ائمه، بر ساخته تاریخی شیعیان عالی قرون بعدی است. از اینها مهم‌تر، وی مستندات تاریخی بسیاری در کتابش آورده که مدلولش این است: دوازدهمین امام شیعیان (حضرت مهدی (عج)) وجود خارجی ندارد، اما غائب بر ساخته نزاع‌های خانوادگی بر سر ارث و میراث است. «وجود نداشتن امام دوازدهم شیعیان»، نتیجه منطقی مستندات تاریخی کتاب طباطبایی است. به تعبیر دیگر، نیت مؤلف و باورهای کلامی او یک چیز است، و «مقتضیات درون متنی» چیزی دیگر.

مدرسی طباطبایی می‌نویسد: «در وصیت‌نامه‌ای که از حضرت عسگری علیه السلام به جای مانده بود، ایشان تنها از مادر خود نام برده بودند و به همین جهت در یکی دو سال اول، برخی شیعیان معتقد بودند که در غیبت فرزندزاده بزرگوارشان، ایشان به نیابت عهده‌دار مقام امامت هستند. ایشان در مدینه بودند که رحلت حضرت عسگری علیه السلام اتفاق افتاد. بلافاصله پس از وصول این خبر به مدینه، ایشان سریعاً به سامرا بازگشتند تا از دست یافتن جعفر [فرزند امام دهم و برادر امام حسن عسگری علیه السلام] بر موارث آن حضرت جلوگیری کنند... مادر بزرگوار حضرت حسن عسگری برای آن که از دست یافتن جعفر بر میراث امام معصوم جلوگیری کرده و در عین حال دولتیان را بر وجود فرزند ایشان آگاه نسازد، چنین القا فرمود که، یکی از کنیزان (ایشان همسر نداشت و فقط دو کنیز مسیحی داشت که مسلمین در جنگ از رومیان

گرفته بودند) حضرت امام حسن عسگری علیه السلام حامله است و بنابراین ایشان دارای فرزند هستند. جعفر که متوجه بود این اظهار برای جلوگیری از دستیابی او بر میراث است (همچنان که شایع می‌کرد که اصل مسأله وجود فرزند، برای آن است که اطرافیان امام پس از سال‌ها عداوت و دشمنی خصمانه که میان او و آنان وجود داشت، می‌خواهند مانع از آن بشوند که او به مقام امامت دسترسی پیدا کند) از مادر حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به دولت شکایت کرد... به دستور قاضی، کنیز مورد نظر به خانه یکی از بزرگان و محترمین دانشمند سادات، محمدبن علی بن حمزه علوی منتقل [شد] و در آنجا زیر نظر قرار گرفت تا آن که پس از انتهای مدت اکثر حمل (بنابر فقه حنفی) مشخص شد که وی حامله نیست. پس از آن کنیز مزبور رفع توقیف به عمل آمد و وی سال‌ها پس از آن در بغداد زندگی می‌کرد که دست کم چند سالی از آن در منزل یکی از اعضای خاندان با نفوذ بنی نوبخت (حسن بن جعفر) و کاتب نوبختی بود. بعدها گویا به خاطر توجه شیعیان و ناراحتی دستگاه خلافت از این بابت، وی مجدداً از دسترس جامعه شیعه دور شده و تحت نظر عمال دولتی گذارده شد تا در اواخر قرن مزبور (قرن سوم) وفات یافت. در این میان میراث امام حسن عسگری علیه السلام پس از هفت سال درگیری، سرانجام میان جعفر و مادر حضرت عسگری علیه السلام، و بنا به نقلی یک خواهر ایشان نیز، تقسیم شد.

بر اساس مستندات تاریخی کتاب طباطبایی، در این نزاع مالی بر سر ارث و میراث، مادر امام یازدهم، مدعایی (حامله بودن کنیز) خلاف واقع به حکام عرضه می‌دارد. مدرسی مدعای خود در خصوص وجود نداشتن امام دوازدهم را از راه دیگری هم تثبیت می‌کند. می‌گوید تنها خواهر امام یازدهم، که جز جعفر تنها بازمانده از حضرت امام هادی علیه السلام بود، از جعفر پشتیبانی کرد. یعنی خواهر امام هم منکر وجود فرزند امام یازدهم (حضرت مهدی علیه السلام) بود. مدرسی طباطبایی نکات دیگری هم در تأیید مدعای خویش عرضه می‌دارد. وی می‌نویسد: برجسته‌ترین دانشمند در جامعه شیعیان کوفه، علی بن حسن بن فضال، نیز امامت جعفر را پذیرفت.

ملاصدرا در شرح حدیث بیستم از کتاب عقل و جهل اصول کافی، حجت پس از پیامبر اسلام را نه قرآن، بلکه عقل معرفی می‌کند. آدمیان با پیامبر اسلام وارد دوران عقلانیت شده و از این به بعد می‌توانند با عقل خود زندگی‌شان را سامان بخشند: «ثم من الرسول صلی الله علیه و آله الی آخر الزمان کانت الاستعدادات فی الترقی و النفوس فی التلطف و التزکی و لهذا لم یحتاجوا الی الرسول آخر یكون حجه من الله علیهم و انما الحجه منه علیهم هو العقل الذی هو الرسول الداخلي». مدعای اول صدرا که امت اسلام متکامل‌ترین و بهترین امت‌هاست، ادعایی بلا دلیل است. نه اعراب

قرن هفتم میلادی متکامل ترین امت‌ها بوده‌اند، و نه مسلمین کنونی متکامل ترین و بهترین امت‌ها هستند. رذائل اخلاقی مسلمین از پیروان دیگر ادیان به هیچ وجه کمتر نمی‌باشد. کافی است به جامعه ایران پس از سه دهه حکومت اسلامی بنگریم که دروغ، رایج ترین امر در آن است و بدون دروغ گویی هیچ کاری از پیش نمی‌رود و زمامداران این نظام، بیش از زمامداران نظام‌های غیر دینی دروغ می‌گویند. ریا و نفاق و چاپلوسی و غیره، رذائلی هستند که در میان ما به شدت گسترده‌اند. مدعای سوم صدرا، یعنی کمال دین (کمال فقه؟ کمال اخلاق؟ کمال اعتقادات؟ کمال معنویت؟ کمال نظام حکومتی؟ و...) اگر هم معنایی داشته باشد، اثبات این که اسلام متکامل ترین آئین است، امری بسیار دشوار و ناشدنی است. مدعای دوم صدرا هم بلا دلیل است. چه دلیل یا دلایلی برای این مدعا می‌توان اقامه کرد که یهودیان و مسیحیان و... را قانع و ملزم به پذیرش آن کند؟ اما آنچه صدرا در خصوص نقش عقل پس از وفات پیامبر گرامی اسلام گفته است، نکته مهمی است که اگر به جد گرفته شود، می‌تواند راهگشا باشد. این نظریه از برخی زوایا، مشابه نظریه اقبال لاهوری است.

اقبال لاهوری خاتمیت را به معنای پایان دوران کودکی انسان‌ها، بالغ شدن بشریت و آغاز دوران عقلانیت تلقی می‌کرد. پیامبر متعلق به دوران غریزه است و با شروع دوران عقل (خرد استقرایی)، نبوت ختم می‌شود. حجیت یافتن عقل به منزله خاتمه یافتن حجیت غریزه و وحی است: «این کمال نبوت بود که دریافت باید خود را نسخ کند.» ختم نبوت به معنای ختم ظهور هر گونه مأمور آسمانی است. مرتضی مطهری^۱ نظریه اقبال را نه ختم نبوت، بلکه ختم دیانت و خودکفایی بشریت از مکتب انبیا تلقی می‌کرد.

الف) دین داری، باور به گزاره‌هایی خاص نیست. به گمان وی در باورها و گزاره‌های تاریخی - کلامی قرآن خطا وجود دارد (یعنی تمام موارد تعارض دین با علم و فلسفه کنونی).
ب) دین داری، عمل به احکامی خاص هم نیست. به گمان وی تمام احکام اجتماعی قرآن بالعرض وارد دین شده است و هیچ یک از آنها ذاتاً دینی نیست. این احکام با حقوق بشر کنونی هم تعارض دارند.

ج) دین داری، یعنی تکرار تجربه نبوی و بسط و تکامل آن تجربه. عارفان با تجربه منحصر به فرد خود، تجربه نبوی را بسط داده‌اند. بدین ترتیب، ختم نبوت معنا ندارد. بنابراین این بر ساخته‌های نظری، و دیگر بر ساخته‌ها، نشان می‌دهند که با مدعایی روبه رو هستیم که به سادگی، جامه معقولیت بر تن نمی‌کند. ختم نبوت ادعایی بلا دلیل است. اگر هم مدلل کردن این مدعا امکان پذیر باشد، مسلمین تاکنون هیچ دلیلی برای مستدل کردن آن ارائه نکرده‌اند.

اندیشه خاتمیت را نباید به این معنا گرفت که سرنوشت نهایی زندگی، جانشین شدن عقل به جای عاطفه [وحی] است. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت، در تاریخ بشری به پایان رسیده است... بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد، اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری، نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد... ولی تجربه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است. فلسفه‌ای که او برای ختم نبوت ذکر کرده مستلزم این است که نه تنها نیاز به وحی جدید و رسالت جدید، بلکه نیاز به راهنمایی وحی پایان پذیرد و در حقیقت دیانت پایان می‌یابد نه نبوت. مطهری می‌گوید از نظر اقبال لاهوری: «ختم نبوت یعنی رسیدن بشر به مرحله خودکفایی».

● اشاره

اشاراتی که در پی می‌آید، مجموعه نقد و بررسی تعدادی از نویسندگان است که به شرح ذیل تقدیم می‌شود.

گفته‌های آقای گنجی در سه قسمت مورد تأمل و بررسی قرار می‌گیرد:
 ۱. مباحث کلامی؛ ۲. مباحث تاریخی؛ ۳. مباحث مهدویت.

علی‌اعلی بنابی

۱. مباحث کلامی:

الف) آقای گنجی که سلسله مقالات خود را در تشریح نظریه سرورش در باب وحی و نبوت نوشته‌اند، سخن تازه‌ای ندارند. همین سخنان را حدود ۱۵۰ سال پیش تئودور نلدکه در کتاب تاریخ یا شناخت قرآن مطرح کرده است. حتی عنوان «قرآن محمدی» را که ایشان برای سلسله مقالات خود برگزیده‌اند، دقیقاً توسط نولدکه استفاده شده است.^۱

ب) این‌که آقای گنجی گفته‌اند: «عقل استدلالی فاقد یگانگی، جاودانگی و جهان‌شمولی است. استدلال، موقت و زمان‌مند است و از نظر زمانی، مکانی و فرهنگی در حال تغییر است. اما شهود با حقیقت واحد سر و کار دارد.» هیچ دلیل و برهانی در اثبات سخن خود ندارند؛ زیرا:

یک- بیان ایشان از جهت شکل قیاس به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، زیرا استدلال با شکل اول منطقی (الف ب است، ب ج است، پس الف ج است) نمی‌تواند موقت، زمان‌مند، فاقد

۱. نک: تئودور، نلدکه، تاریخ القرآن، ترجمه: جرج تامر، بغداد، منشورات الجمل، کولن، ۲۰۰۸م، ص ۳۴۲.

جهان شمولی و از نظر زمانی، مکانی و فرهنگی در حال تغییر و تحول باشد و از نظر ماده قیاس نیز سخن ایشان کلیت ندارد؛ زیرا نمی‌توان استنتاج گزاره‌های ثابت از قیاس‌های برهانی را انکار کرد. مثلاً اگر بگوییم: «نصف الف جزء الف است.» (صغری) و «هر جزئی از کل کوچک‌تر است.» (کبری)، یقیناً نتیجه‌ای ثابت و جهان‌شمول می‌دهد که «نصف الف از الف کوچک‌تر است.»

دو به گفته ایشان، مطلق شهود با حقیقت واحد سروکار دارد؛ هر چند شهود و مکاشفه غیر معصوم باشد. در این صورت، توجیه تناقضات در محتوای مکاشفه‌ها، مشکل و چه بسا غیرممکن است.

ج) آقای گنجی گفته است: «استدلال‌گر، کسی است که تقدم و رجحان عقل استدلالی بر شهود و وحی و انکشاف الاهی را پذیرفته و وحی را غیر استدلالی جلوه می‌دهد.» این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا هر چند اصل وحی، روشی استدلالی نیست، ولی محتوا و متعلق آن می‌تواند برهان‌پذیر و گاهی استدلالی و برهانی باشد، به این گونه که پیامبر حقیقتی را شهود کند که استدلال و برهان، تفسیر و بیان حصولی آن باشد، علاوه بر این که اصل پذیرش وحی و نبوت نیز مبتنی بر منطق استدلالی است.

د) وی از قول ابن عربی، به دست آوردن آرامش از طریق عقل و استدلال در مباحث خداشناسی را محال و تنها چاره کار را ریاضت و مکاشفه دانسته است، با استدلال‌های خود عرفا در اثبات برهانی وحدت شخصی وجود و...^۱ و اعتراف خود آنها بر خطاپذیری مکاشفات غیر معصوم^۲ و لزوم انطباق آنها بر علوم برهانی نظری، به عنوان معیار و میزان صدق و کذب در مکاشفات عرفانی^۳، در تعارض است.

ه) امتناع اعاده معدوم، ایشان تعارض معاد قرآنی با عقل فلسفی فیلسوفان اسلامی را مطرح می‌کند که این مطلب از جهاتی قابل تأمل است:

یک) بحث استحاله اعاده معدوم، هر چند بر آن استدلال شده است؛ ولی همان گونه که بوعلی گفته^۴ از گزاره‌های بدیهی است، زیرا معدوم، بطلان محض است و هیچ شیئی نیستی ندارد تا محکوم به حکم اعاده شود. این حکم بدیهی عقلی، هیچ ربطی به معاد ندارد؛ زیرا قائل به اعاده بدن مادی نیز نمی‌تواند به معدوم بودن اجزای آن پس از مرگ حکم کند، پس تنها انفکاک اجزا حاصل شده است و آنها معدوم نشده‌اند و بر اساس قانون فیزیکی، هیچ چیزی در دنیا معدوم نمی‌شود، بلکه تبدیل و تغییر درباره اشیا صادق است.

۱. محمد داود، قیسری، شرح فصوص الحکم، انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۱۸-۲۰.

۲. علی بن محمد، صائن الدین ابن ترکه، تمهید القواعد، مقدمه و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۰ ش، صص ۲۷۰-۲۷۴.

۳. همان، ص ۲۷۵. ۴. ابن سینا، الاهیات شفا، مقاله اول، فصل ۵.

دو- اثبات مادی بودن معاد قرآنی مشکل است و تنها معاد جسمانی و نه مادی اثبات می‌شود؛ و برای اهل حکمت و فلسفه روشن است که بین جسمانی بودن چیزی با مادی بودن آن تفاوت بزرگی وجود دارد. آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که بدن اخروی، بدنی است که در شکل و صورت همسان بدن مادی است و اما اینکه قابلیت تغییر و تبدیل آن نیز محفوظ باشد، از آیات و روایات استفاده نمی‌شود و چه بسا خلاف آن، مؤیدات قرآنی و روایی دارد. آیات ۹۹ سوره اسراء و ۸۱ سوره یس از این قبیل است؛ زیرا در هر دو مورد سخن از «آفرینش مثل» و نه «آفرینش عین» مطرح شده است و مسلم است که مثل یک چیز، تنها مثل آن است و نه عین آن. «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ». (یس: ۸۱)

سه- مخالف شرع قلمداد شدن رأی صدر المتألهین در نظر بسیاری از متشرعین، مساوی با تعارض معاد قرآنی با عقل فلسفی نیست، بلکه مساوی است با تعارض برداشت متشرعین از معاد قرآنی با اندیشه صدرایی.

(و) دین‌داری معلل و مدلل؛ آقای گنجی گفته است: «مسلمان شدن مسلمین معلل بوده است نه مدلل.» در تبیین و نقد این مطلب چند نکته قابل توجه است.

یک- اگر خوش‌بینانه بنگریم آقای گنجی و امثال ایشان همانند کی‌یرگارد می‌اندیشند که باید بدون آنکه، هیچ‌گونه دلیل و قرینه‌ای حاکی از صدق اعتقاد در دست باشد، ایمان آورد. پاسخ این نوع نگاه این است که اگر ایمان را معرفت یقینی بدانیم، به هیچ وجه با شک و شکاکیت نسبت به متعلقش پدید نمی‌آید. مؤمنان ناچارند در مجموع، شناخت و یقین نسبت به حق تعالی، آخرت و سایر آموزه‌های دینی داشته باشند، تا بتوانند ایمان راستین و تعهد و دل‌بستگی قلبی را تحصیل کنند.

دو- باید گفت هر باور دینی که متعلق ایمان است، با یک استدلال هر چند ساده و بسیط همراه است. همانند پیرزن ریسنده‌ای که با نیازمندی حرکت چرخ ریسندگی خود به محرک، خدا باوری خود را تبیین می‌کرد.

ز) عصمت ائمه علیهم‌السلام؛ سخن آقای محسن کدیور و آقای گنجی درباره بر ساخته شدن نظریه عصمت و... در دروه‌های پسین تشیع (از قرن پنجم به بعد)، برگرفته از نظریات روشن‌فکران مصری همچون احمد امین،^۱ زبیدی^۲ و کامل مصطفی^۳ است. دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: غالبان از شیعه، عقاید اصلی تشیع از قبیل بداء، رجعت، عصمت و علم‌دنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی تشیع شناخته شد.^۴ آقای کدیور در مقاله‌ای با عنوان قرائت فراموش شده برای استدلال بر نظریه علمای ابرار خود از میان متفکرین شیعه، قمی‌ها و البته تنها شیخ صدوق رحمته‌الله و استادش محمدبن حسن بن ولید را

۱. فجر الاسلام، ص ۳۳۰. ۲. تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳. الصلة بين التصوف و التشيع، فصل غلاة. ۴. همان.

صاحبان نظریه «سهوالتنبی» دانست و بر این اساس نظریه خود (نظریه علمای ابرار که می‌گویند امامان بی‌آن‌که معصوم از خطا باشند، فقط مرجع علمی و پیشوای شیعیان هستند) را پایه‌گذاری کرده است. به نظر می‌رسد بین نظریه «سهوالتنبی» و «عصمت پیامبر ﷺ» و «ائمۀ اطهار ﷺ» تعارض نباشد، زیرا عصمت از گناه و آلودگی ربطی به سهو در امور جزئی و شخصی ندارد. از این روست که خود شیخ صدوق رحمته در عین پذیرش نظریه «سهوالتنبی» (در امور شخصی نه وحی) عصمت پیامبر رحمته و ائمه رحمته را نیز پذیرفته است. ایشان در کتاب من لایحضره الفقیه، باب غسل جمعه و آداب دخول حمام، روایتی از امام زین العابدین علی بن الحسین رحمته نقل کرده و در ذیل آن نوشته است: «... و ذلك أن الامام معصوم في صغره وكبره لا يقع صفر النظر الى عورة في الحمام ولا غيره»؛ (زیرا امام در کودکی و بزرگسالی، معصوم از گناه است و از ایشان نگاه به عورت در حمام و غیر آن، اتفاق نمی‌افتد).^۱

پس اولاً: شیخ صدوق رحمته نیز نظریه عصمت ائمه اطهار رحمته را پذیرفته است.

ثانیاً: اگر بپذیریم که شیخ صدوق به نظریه عصمت قائل نبود، باز هم سخن آقای کدیور بدون مبناست؛ زیرا در همان عصر و پس از آن، نظریه مشهور و غالب بین متکلمین و محدثین به ویژه در حوزه بغداد، نظریه عصمت بود. به گونه‌ای که علامه مجلسی رحمته می‌نویسد: «اعلم ان الامامية اتفقوا على عصمة الائمة رحمته من الذنوب صغيرها وكبيرها... و لم يخالف فيه الا الصدوق محمد بن بابويه و شيخه ابن الوليد (رحمه الله عليهما)... بدان که امامیه، اتفاق نظر دارند که ائمه رحمته از همه گناهان، کوچک و بزرگ، معصومند و در این نظریه جز صدوق و استادش ابن الولید کسی مخالف نیست.»^۲ چنان‌که گذشت، شیخ صدوق در آثار دیگرش، از این نظر عدول کرده و به عصمت معتقد است.

متکلمین حوزه بغداد مثل شیخ مفید رحمته، سیدمرتضی رحمته، شیخ طوسی رحمته و... به شدت از نظریه عصمت دفاع کرده‌اند. پس بر فرض این‌که صدوق رحمته و استادش قائل به عدم عصمت ائمه رحمته بودند، اعتقاد این دو بیانگر اعتقاد عمومی تشیع در دوره‌های نخستین نیست.

ثالثاً: اعتقاد به عصمت امامان در زمان خود ائمه اطهار رحمته نیز مطرح بوده است. شیخ صدوق رحمته در کتاب امالی، با سند خود از ابن ابی عمید نقل می‌کند: «روزی ایشان از هشام بن حکم پرسید: آیا امام رحمته معصوم است یا نه؟ هشام جواب داد: آری و...»^۳ این روایت و نظیر این نشان می‌دهد که نظریه عصمت از همان عصر ائمه اطهار رحمته شکل گرفته است.^۴

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، بیروت، دارالتعارف، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۲۸.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

۳. اوائل المقالات، کنگره شیخ مفید، قم، ص ۶۵.

۴. شیخ صدوق، امالی، تهران، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۶۳۳.

۵. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۱۹۸، ح ۱؛ شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۱۵۸.

ح) ختم نبوت؛ آقای گنجی گفته است: «اگر خاتم اولیا بودن قابل اثبات عقلی نباشد، پذیرش عقلی آن بلا دلیل است، ولی اگر خاتم اولیا بودن قابل اثبات باشد، دلیل آن استناد به سخن شخص مدعی نخواهد بود.» ایشان این عبارت را برای بیان بی‌دلیلی ختم نبوت آورده و در شق اول آن (اگر خاتم اولیا بودن قابل اثبات عقلی نباشد) از قابلیت اثبات عقلی و در شق دوم آن (ولی اگر خاتم اولیا بودن قابل اثبات باشد...) از مطلق قابلیت اثبات سخن رانده است.

اگر سخن ایشان درست باشد، نه تنها ختم نبوت، بلکه پذیرش اصل نبوت نیز بی‌دلیل خواهد بود. زیرا هیچ پیامبری برای اثبات نبوت خود، استدلال لفظی در قالب برهان نیاورده است. البته این بدان معنا نیست که هیچ استدلالی نداشته، بلکه معجزه هر پیامبری استدلال عقلی او بود. بنابراین وقتی نبوت مستدل عقلی شد، سخن نبی بر ادعای خاتمیت مستند به عقل خواهد بود و نقل نیز مبتنی بر عقل است.^۱

ط) ایشان در خصوص این مطلب که «مدعای اول صدرا که امت اسلام متکامل‌ترین و بهترین امت‌هاست ادعایی بلا دلیل است.» توجه ندارد که این مدعای صدرا نیست که آقای گنجی آن را به چالش می‌کشد، بلکه سخن خداوند، رسول خدا ﷺ و اهل بیت  است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ؛ شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (آل عمران: ۱۱۰)». و از ادامه آیه برمی‌آید که امر به معروف و نهی از منکر که موجب رشد و شکوفایی معنوی است، عامل این برتری می‌باشد.

ی) آقای گنجی گفته است: «حجیت یافتن عقل به منزله خاتمه یافتن حجیت غریزه و وحی است.»

یک - در این عبارت به پیروی از نظریه اقبال لاهوری در مساله وحی، غریزه با وحی به یک معنا آمده است؛ در حالی که این سخن تنها در مطلق وحی صدق دارد که شکل وحی در هر موجودی متناسب با خود آن موجود است. در این صورت تنها در حیوانات، وحی به معنای غریزه خواهد بود. بحث ما در وحی نبوت است که چه شکلی دارد. و به دست آوردن حقیقت این وحی جز از زبان اولیای وحی ممکن نیست، زیرا نه تجربه‌پذیر و نه استدلال‌پذیر است. دو - حوزه ادراکی عقل و وحی متفاوت است و هیچ‌گاه فرد استقرایی نمی‌تواند وارد حوزه مدرکات وحیانی شده و مستقلاً در آن حکم کند تا گفته شود حجیت یافتن عقل به منزله ختم و نسخ نبوت است.

سه - ختم نبوت به معنای این است که آخرین پیامبر خدا، آخرین دین و شریعت خدا را به ارمغان آورده است؛ پس آخرین دین تا ابد زنده است (حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة؛ حلال محمد ﷺ تا قیامت حلال و حرام او تا قیامت حرام

است.)^۱ بدیهی است که ختم نبوت به معنای نسخ نبوت نیست که اگر چنین باشد همان گونه که استاد شهید مطهری^۲ گفته‌اند به معنای ختم دیانت خواهد بود.^۲

ب) مباحث تاریخی:

امیرعلی حسینی

قسمت اول: شبهه‌ای دیرین درباره گسترش دین اسلام در ایران در میان برخی از نویسندگان و... وجود داشته که بیشتر این اندیشه‌ها، از ناحیه مستشرقین و خاورشناسان به افکار آنان رسوخ و رسوب نموده و برخی از گذشتگان به جهت مطالعه دقیق تاریخ اسلام، بعدها از این افکار و رأی خود برگشتند (مثل مرحوم دکتر زرین کوب) اما برخی به خاطر شناخت ناقص بر این اوهام پای می‌فشارند، که این گرایش آنها می‌تواند ناشی از عوامل مختلف باشد:

- مطالعه ناقص و عدم شناخت درست از تاریخ اسلام؛

- تأثیرپذیری و انفعال کامل در مقابل آثار و افکار غربیان و اسلام‌شناسان مغرض غرب و شرق؛

- غرض‌ورزی و کینه و انگیزه‌های روانی و تحقیر و ناکامی و شکست در عرصه‌های مختلف که آنان را وادار کرده با اظهار برخی از مسائل عقیدتی، انتقام از عقاید مردم این کمبودها را بگیرند؛ اما بدترین راه را انتخاب کرده‌اند. چون با این روش، بیماری آنان نه تنها درمان‌پذیر نیست، بلکه رو به فزونی خواهد نهاد.

آقای گنجی در قسمتی از مقاله یا مصاحبه‌اش که یقیناً بدون مستند و آگاهی تاریخی اظهار نموده، مدعی شده که ایرانیان به خاطر خشونت اعراب و فرار از جزیه و... مسلمان شدند. وی معتقد است اسلام ایرانیان چون چند دهه طول کشیده، علل عدیده‌ای داشته و دین، نقش چندانی در آن نداشته است. ادعای ایشان، براساس منابع معتبر تاریخی و... در مقاله ذیل به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) نیم‌نگاهی به وضع سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران، مقارن تلاقی با اسلام:

در آستانه ظهور اسلام، جهان پر از آشوب و ظلم و بی‌عدالتی بود و مردم جهان منتظر منجی آسمانی بودند. جنگ و خون‌ریزی، قتل و غارت، ظلم و استبداد و جوامع طبقاتی و اشرافی‌گری فراگیر شده بود.^۳ منطقه عربستان نیز از نقاط دیگر جهان مستثنا نبود، بلکه

بازتاب اندیشه ۱۰۴

۵۲

قرآن
محمدی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۸. ۲. مرتضی مطهری، وحی و نبوت، ص ۵۹.

۳. نک: ادوارد گیبون، انحطاط و سقوط امپراطوری روم، ترجمه: طاهری، تهران، نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۳، صص ۵۹۹ و ۵۴۴.

جهالت و سيطرة خرافات و تضييع حقوق و جنگ‌های قبیله‌ای و زنده به گور کردن دختران و... نمونه‌هایی از صحنه‌های حاکمیت جهل در این منطقه بود.^۱

ایران نیز مانند سایر نقاط جهان در بی‌عدالتی کامل فرو رفته بود و مردم از استبداد طولانی شاهان ساسانی به ستوه آمده بودند. جامعه ایرانی به طبقات مختلف تقسیم شده بود؛ دهقانان و طبقات فرو دست استثمار می‌شدند و نجبا و موبدان از امتیازات دیرینه برخوردار بودند. موبدان طی قرن‌ها، اکثر مردم ایران را در نوعی بندگی محنت‌بار نگه داشته بودند. دیوارهای عظیم طبقاتی بین واستریوشان (کشاورزان) محروم با واسپوهران (شاهزادگان، موبدان و آزارتان) فاصله‌ای عبورناپذیر به وجود آورده بود. مردم از این سایه تاریکی که قرن‌ها بر آنها افکنده شده بود، خسته و کاسه صبرشان لبریز شده بود. فرار آخرین پادشاه ساسانی که در فکر تشکیل سپاه بود، نشان‌دهنده روی گردان شدن مردم ایران از این سایه تاریک و وحشتناک استبداد ساسانی است. سرنوشت او و کشته شدنش به دست آسیابانی در مرو از این حقیقت حکایت دارد که مردم ایران حاضر نبودند از این دولت مستبد حمایت کنند و قدرتشان را استمرار دهند؛ لذا ساسانیان پشتوانه مردمی خود را کاملاً از دست داده بودند، به طوری که شاه بدون حشم و خدم و حشمت پادشاهی، آواره شهرهای ایران بود.^۲ که سرانجام به دست فردی ناشناس و تنها کشته شد.

جامعه ایرانی در طول حکومت ساسانیان بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون. براساس نامه تنسر، مرزبندی بسیار محکم، نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می‌کرد و امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرا و بستان و زن و خدمتکار بود.

براساس قوانین ساسانی، هیچ کس نباید خواهان درجه و طبقه‌ای برتر از آنچه گذشتگان و نسب او داشتند باشد؛ یعنی همه امتیازات در این جامعه براساس وراثت و پیشینه خانوادگی بود و دهقان‌زاده هرگز حق نداشت در طبقه‌ای دیگر حضور یافته و استعدادهای خود را نشان دهد، بلکه در این جامعه سرنوشت همه به اجبار براساس گذشته آنها مشخص می‌شد. اشراف‌زاده اگر چه کودن بود، حق حاکمیت و برتری‌اش محفوظ بود و قانونی کلاً خشک حاکم بود و از عدالت هیچ خبری نبود. «پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی‌سپردند، چنان که فردوسی در اشعار خود این وضع را منعکس کرده. به طور کلی بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز

۱. نک: فتح: ۲۶؛ مائده: ۵؛ آل عمران: ۱۵۴؛ نحل: ۵۸؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ شوقی ضیق، العصر الجاهلی، ترجمه: قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۵؛ مرتضی مطهری، مسأله حجاب، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۲، صص ۲۴ و ۵۱.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج ۳، ج ۲، صص ۱۲-۱۴.

نمود...»^۱ در چنین جامعه‌ای هیچ زمینه‌رشدی وجود نخواهد داشت، چون استعدادهای مختلف انسان‌ها از بین می‌رود. چنین جامعه‌ای کاملاً بسته (کاستی) همواره برای حفظ خود در برابر انواع شورش‌ها، با اتکا به قدرت نظامی پایدار بوده و به محض کمترین سستی در قدرت نظامی، با خطر آشفتنگی و بحران و سقوط مواجه خواهد بود؛ چنان‌که یکی از عوامل سقوط دولت ساسانی، فقدان پایگاه اجتماعی و ضعف شدید نظامی بود و به همین دلیل، در برابر اعرابی که از نظر تجهیزات و اسباب نظامی به پای سپاه و نیروی امپراطوری بزرگی چون ساسانیان که در برابر ابر قدرتی چون روم، به پیروزی‌هایی دست یافته بود نمی‌رسید شکست سختی خورد و نظام متکی به قدرت میلیتاریسمی از هم پاشید.

یک - وضع اقتصادی

زمین‌های کشاورزی و باغ‌ها تحت اختیار خاندان بزرگ (هفت خاندان معروف) از اشراف مثل قارن و مهران و... و نظامیان بود و عده‌ای از دهقانان و فرودستان برای آنها در مزارع و باغ‌ها بیگاری می‌کردند.^۲ مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل می‌شد و حکومت ساسانی به خاطر وجود جنگ‌های طولانی بین ایران و روم؛ یک حکومت میلیتاریسمی (نظامی) محسوب می‌شد. بُعد نظامی‌گری از طرف دربار تقویت می‌شد و هزینه‌گزاران این جنگ‌ها بار سنگینی بر دوش مردم ایران بود و همین عامل، سبب رواج فساد و رشوه و گرانی در جامعه بود. چنان‌که طبری به گوشه‌هایی از ناامنی‌های اجتماعی اشاره کرده: «... گویند در ملک وی هفت سال پیاپی قحطی شد و جوی‌ها و چشمه‌ها خشکید و سبزه زارها تپاه شد... و در آن دوران سختی و گرسنگی رعیت چنان بود که مردم از فقر و قحطی بمردند...»^۳ این عوامل سبب ایجاد فاصله بین مردم و حکومت و در نتیجه انقطاع دولت از بدنه جامعه گردید، که در نوع خود از عوامل سقوط شمرده می‌شود. ایران بزرگ دوره ساسانی با برخورداری از زمین‌های بسیار مرغوب و داشتن عوامل مهم وزیر بنایی کشاورزی، از نظر اقتصادی بهترین زمینه‌های توسعه و شکوفایی را داشت، اما برعکس، عواملی مانع توسعه و رشد و رونق اقتصادی بود؛ این عوامل را می‌توان در نوع مدیریت اقتصادی دولت ساسانی دانست که از ابزارها و زمینه‌های درست بهره‌وری نکرد و سازماندهی مناسب نداشت، بلکه به نوعی در بحران‌زایی اجتماعی و اقتصادی دخیل بود. نابرابری در جامعه ساسانی در بهره‌مندی از امکانات اقتصادی، از عواملی بود که بین دولت و جامعه فاصله زیادی به وجود آورده بود. از این رو، مردم ایران با شنیدن صدا و شعارهای عدالت

۱. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۴، ج ۳،

صص ۴۲۵-۴۳۱. ۲. همان، ص ۴۳۰.

۳. محمدبن جریر، طبری، تاریخ، ترجمه: پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۶۳۵-۶۳۶.

از اسلام، از این دین استقبال نمودند. فقر جبری حاصل از فاصله طبقاتی در جامعه ایران، مردم را ناگزیر در انتظار منجی و یافتن راه نجاتی از فلاکت و رنج، مترصد کرده بود. از این رو، صدای این دین جدید که گم‌شده ایرانیان و رهایی بخش آنها از سلاسل استبداد و خودکامگی بود، قلوب آنان را به سوی خود جلب کرد.

دو- وضع فرهنگی

علم و هنر و مسائل فرهنگی، به خاطر ساختار طبقاتی، در اختیار گروهی خاص و طبقه‌ای ممتاز بود. موبدان به عنوان متولیان دینی و مذهبی، فرهنگ خرافاتی آتش‌پرستی را ترویج و به مردم تحمیل می‌نمودند و هیچ کس حق رشد و ترقی در علم و فرهنگ را بدون میل و خواسته شاه نداشت. جماعتی اندک از تجار شهرها، قرائت و کتابت حساب می‌دانستند و عامه مردم از حیث ادب و سواد و علم، بضاعتی نداشتند و قسمتی از تعلیمات عالیه در دست مغان (روحانیان) بود.^۱ در جندی‌شاپور مرکزی علمی دایر بود که در خدمت شاهان و منحصر به تأمین نیازهای آنان بود و هرگز زمینه تحصیل در آن برای همه ممکن نبود و خدمات آن نیز فراگیر نبود، بلکه در اختیار دربار و درباریان و خاندان‌های خاص قرار داشت و این نوع بهره‌مندی از علم، در ایران پس از اسلام نیز تا حدودی استمرار داشت و فردی چون ابن سینا مجبور می‌شد علم خود را در حل مشکل شاهان به کار گیرد. این شیوه تحت تأثیر گذشته ایران بود که مدت‌ها استمرار داشت، ولی به تدریج از حصر دیگران خارج شد. تشویق اسلام به علم‌آموزی و فریضه دانستن آموزش بر هر مرد و زن در تغییر تدریجی این روند مؤثر بود.

در عهد ساسانی زنان و دختران حق خواندن و باسواد شدن را نداشتند، مگر زنان طبقات خاص و ممتاز از اشراف که گاهی تعلیمات بسیار عمیق و بهره‌ای از علوم داشتند و...^۲ هنر و معماری عهد ساسانی نیز از عمق و غنا و زیبایی و شکوه شگرف برخوردار نبود، تأثیر هنرهای ملل مختلف در آن و نقش مستقیم آنان در هنر و معماری قبل از اسلام برجسته بود، اما به هر حال آثار علمی و هنری و فرهنگی ایران اسلامی با گذشته آن، هرگز قابل مقایسه نیست. آثار و بناهای اسلامی، مثلاً مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان، جهان ریاضیات را در برابر چشم انسان به نمایش می‌گذارد که در دوره ساسانی و پیش از آن چنین آثاری در تاریخ ایران سراغ نداریم و این اثر مستقیم وحی اسلامی بر روح ایرانیان است که در تمام ابعاد علوم و هنر و ادبیات و شعر نمایان شده، آثار منظوم زیبایی مولوی و حافظ و سعدی، در برابر چشم شعرای بزرگ و خردمندان، خودنمایی و اندیشه‌ها را به خود جذب کرده که به یقین از روح دین اسلام و آموزه‌های وحی زینت گرفته است.

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۴۶.

۲. همان، ص ۵۴۹.

ساختار سیاسی حکومت در عهد ساسانیان بر محور قدرت افسار گسیخته سلطانی بود که تاج و تخت را به میراث تصاحب کرده بود. او در رأس هرم قدرت قرار داشت و فرمان‌های او قانون بود. این نوع ساختار سیاسی، سبب بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی بود. مردم در این نوع حکومت، خدمت‌گزار دولت و تأمین‌کننده هزینه‌های سنگین نظامی و جشن‌های کذایی و خوش‌گذرانی‌های شاه و درباریان بودند.^۱ استمرار این سیستم تحمیلی سبب شده بود که پایگاه مردمی ساسانیان از بین برود. با نگاهی به گذشته ایران، از لحاظ قدرت و سیاست می‌توان دریافت که قدرت، متمرکز در شاه و برخی از امرا و خاندان‌ها بود که مطیع محض شاه بودند و برای حفظ قدرت و موقعیت خود، سرسپرده و وفادار به سلطنت بودند و موروثی بودن قدرت را تضمین و از این روال حمایت می‌کردند؛ خاندان‌هایی که مالک زمین‌ها و فئودالیت به تمام معنی بودند، دهقان‌ها زیر نظر آنان کشاورزی می‌کردند.

از زمان شیرویه هرج و مرج سیاسی دامن‌گیر ساسانیان شده و نزاع برای تاج و تخت در میان خاندان سلطنتی در گرفته بود و این ستیز به تدریج تأثیرات بیرونی به مراتب دیگر قدرت نیز سرایت می‌کرد. تغییر پی در پی زمامداران تیسفون، مجال لشکرکشی و طرح‌ریزی شده و مداوم برای این موج بالا گیرنده دست اندازی‌های نمی‌داد. پس از یک سلسله پادشاهان ناتوان و حکمرانی‌های زودگذر که در پی پدرکشی کواند دوم (قباد) در سال رحلت پیامبر در مدینه پدید آمد، سرانجام یزد گرد، پسر شهریار را با نام یزد گرد سوم، در معبد ناهید اصطخر فارس به پادشاهی برداشتند. جلوس یزد گرد سوم بر تخت شاهی مقارن با ظهور اعراب در میدان فعالیت جهان‌گشایی بوده که حاصل آن فتح تمامی قلمرو باستانی امپراطوری ساسانی، در مدتی کمتر از یک ربع قرن بوده است.

مردم در سیستم سیاسی ساسانیان هیچ نقش و دخالتی نداشتند و جامعه طبقاتی، مردم را از هر لحاظ بی‌اراده می‌کرد، تصلب و قشری‌گری حاکم بر اداره جامعه و موروثی بودن قدرت، نتیجه‌ای جز انفعال اجتماعی گسترده در جامعه ایرانی نداشت و روند چنین سازمان سیاسی‌ای، ناچار در اضمحلال اقتدار سیاسی مؤثر بود اقتدار سیاسی قدرت‌ها وقتی ریشه در جامعه و مردم داشت، ارکان قدرت و پایه‌های آن مستحکم خواهد بود و آسیب‌های موجود در بدنه قدرت و مرکز تصمیم‌گیری سیاسی، از طریق ارتباط با مردم به جامعه منتقل شده و مردم در حل آن، حکومت را یاری خواهند کرد؛ اما هرگاه جامعه از این کانال‌های مواصلاتی اجتماعی بی‌بهره بود، آسیب‌های قدرت تبدیل به بحران در داخل حکومت شده و همین بحران‌ها حکومت را از نظر اقتدار دچار مشکل نموده و در براندازی و از بین بردن آن مؤثر خواهد بود. اگر چه مشروعیت حکومت ساسانیان از انتساب به

۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۸۰؛ ر. ن. فرای، تاریخ ایران (کمریج)، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۴، ص ۱۲.

اهورامزدا حاصل می‌شد، اما به تدریج طبقه‌ای خاص در بستر این اندیشه روییده بود که حکومت را از متن جامعه بریده بود. حاکمیت خرافات و تزریق این اوهام در جامعه، مردم را از تعقل و اندیشه دور ساخته و پوچی آن به مردم روشن گشته بود. از این رو، مردم دیگر از اهورامزدا جز نامی که آتش نماد آن باشد نمی‌دانستند که قادر به حل هیچ معضلی نبود. لذا در پی حل این معضلات از این سیستم سیاسی دل بریده و حمایت نکردند و به راحتی در فکر رسیدن به اقتدار نوین افتادند و آن را در سایه دین اسلام جست‌وجو کردند.

ب) عوامل بنیادین شکل‌گیری و گسترش اسلام

یک - نقش ابزارهای فرهنگی؛ فرهنگ مجموعه‌ای از عناصر عینی و ذهنی است که میراث نسل‌های متوالی و دارای عناصری مثل علم و دین و... و ابزارها و نهادهای وسیع و مختلف آموزشی و تبلیغی می‌باشد که در شکل‌گیری و استمرار آن نقش اساسی دارند.^۱ شکل‌گیری و تکامل و تغییر فرهنگ در جوامع (فرهنگ‌پذیری) پیچیده‌ترین و وقت‌فرساسترین پدیده‌های موجود در پیرامون وجودی انسان است. چون انسان با ویژگی‌ها و احساسات خاص و پیچیده، مانند حس برتری، کمال‌جویی، آزادی‌خواهی، سلطه‌گرایی و اختیار، در فرایند فرهنگ‌سازی نقش اول را داشته و به سادگی تحت تاثیر هر فرهنگی قرار نمی‌گیرد. اقتضای وجود انسان و هویت او، با جبر و زور و اسارت، بیگانه و به شدت از آن متنفر است. از آن رو در پس پرده جبر و زور، که بر انسان حکمرانی کند، همواره ستیز و عدم مقبولیت و شورش‌های خونبار نهفته و قیام‌هایی از جوامع انسانی سر بر آورده و در تاریخ ماندگار شده و حکومت‌های جبری به وسیله آنها به انحطاط گراییده است.

شالوده تمام فرهنگ‌ها دین و ایدئولوژی و باورهاست، که بیشتر آنها در پیام انبیای الهی نهفته است.^۲ با مراجعه به محتوای کتاب آسمانی و سند نبوت پیامبر و سیره آن حضرت درمی‌یابیم که جهت‌گیری و رسالت و تمام اقدامات آن حضرت برای گسترش دین اسلام (به جز موارد نظامی دفاعی که از این موارد نیز پیامبر اسلام اغلب استفاده فرهنگی می‌کرد. برای نمونه شرط آزادی اسرا را آموزش مسلمانان قرار داد) حرکت فرهنگی بوده است.^۳ در داخل شبه جزیره عربستان و درباره سایر کشورها نیز عملکرد پیامبر براساس

۱. کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، ص ۵۹.

۲. بقره: ۲.

۳. ابن هشام، سیره النبویه، تهران، نشر اسلامیه، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۳۵۸؛ یعقوبی، تاریخ، ترجمه: آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱، ج ۴۴۲؛ آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۹۰؛ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱، صص ۳۷۷-۹۱ و ص ۴۳۰. پیامبر در مدینه اقلیت‌های دینی و اسرای مشرکین را در انتخاب پرداخت جزیه و قبول اسلام آزاد می‌گذاشت و... این‌ها بهترین دلیل بر به کار نگرفتن زور و استبداد در قبولاندن دین اسلام توسط پیامبر است.

رسالت جهانی‌اش، دعوت آنها به اسلام، توسط نامه و ارسال سفیر صورت گرفته که محتوای نامه‌های حضرت، موجود و بهترین گواه بر محوریت کنش فرهنگی پیامبر اسلام است.^۱ پس از استقرار در مدینه، اولین رفتار، تاسیس مسجد و محوریت دادن به آموزش و ارائه بنیان‌های ایدئولوژی و زدودن پرستش بت‌ها بود. نماز و نیایش با خدا در سه نوبت مقرر با رعایت بهداشت و پاکیزگی و حفظ آراستگی در هنگام حضور در مساجد «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...» (اعراف: ۳۱) جهت ادای فرائض به صورت یکپارچه و همدل، ایجاد پیوند برادری در بین مسلمانان مهاجر و انصار و از طرفی تدوین آیین‌نامه همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر (مانند یهود و...) و انعقاد قرارداد زندگی بدون تنش با حفظ احترام متقابل، گام مهم دیگری بود که حضرت به تدبیر آن اندیشید.

دو - اخلاق زیبای پیامبر در گسترش اسلام؛ آن حضرت به منظور پایداری اسلام در دل‌ها بیشتر کوشید تا توسعه جغرافیایی آن. قرآن به روشنی این شیوه را تأیید می‌کند، «... لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...؛ ای پیامبر اگر در ابلاغ وحی خشن و تنگ‌نظر بودی، مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند». (آل عمران: ۱۵۹) آیات متعدد، مهربانی و دلسوزی بیش از حد پیامبر را مورد تأیید قرار می‌دهند. «وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِيٌّ عَظِيمٌ؛ به راستی ای پیامبر تو دارای اخلاق بسیار زیبا هستی». (قلم: ۴)

برای نمونه، برخورد شایسته پیامبر با بزرگان قبایل و رؤسای عرب، از عوامل مهم نفوذ اسلام در دل‌های مردم و گسترش سریع آن در میان عرب بود. در سیره آن حضرت گزارش شده:

بزرگان قوم در هر عرف و اجتماعی دارای احترام ویژه‌ای هستند و افراد یک قبیله و قوم نسبت به او به دیده احترام و تقدیس می‌نگرند. این یک رسم و سنت پذیرفته شده در بین تمام ملل جهان است که به عنوان یک فرهنگ عمومی در تمام جهان از مقبولیت برخوردار است. تحقیر و خوار شمردن این بزرگان به منزله تحقیر تمام افراد یک قوم است؛ چون بزرگ و رئیس قبیله و قوم به عنوان سنبل عزت و افتخار و رهبر قوم است.

پیامبر اکرم ﷺ با آشنایی کامل به این سنن اجتماعی و هنجارهای فرهنگی اقوام مختلف عرب و غیر عرب، آنها را رعایت می‌فرمود و در نامه‌ها و دعوت‌های خصوصی و عمومی در امر رسالت و در استقبال از بزرگان قبایل، تمام آداب و سنت‌های رایج و به اصطلاح امروز، آداب دیپلماسی را رعایت می‌نمود و با هیبت خاص و احترام برخورد می‌کرد. تمام انسان‌ها در نگرش پیامبر اکرم ﷺ و جهان بینی آن حضرت دارای احترام بودند و این بینش پیامبر اکرم ﷺ بر گرفته از وحی بود که به کرامت بنی آدم و حرمت او، تمام آفرینش را در تسخیر او قرار داده است.^۲

۱. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، قم، باسین، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱، صص ۳۰-۹۰.

۲. جاثیه: ۱۳؛ «وَسَخَّرْنَاكُمْ مِثْلَ الْأَرْضِ وَمِثْلَ الْأَرْضِ جَمِيعاً...».

بنابراین اصل احترام به انسان یک قانون فراگیر الهی است. مگر این که انسان با اعمال خود این قانون و لطف را از بین ببرد و نوع روابط را دگرگون کند.

پیامبر اکرم ﷺ و تمام انبیای الهی، برای شرافت و کمال انسان و به خاطر هدایت انسان مبعوث شده‌اند و غایت بعثت آنها، همین هدف بوده است که در راستای این هدف، حرمت و کرامت انسان حفظ شود.^۱

بنابراین، برخورد پیامبر اکرم ﷺ به طور عمومی با مردم احترام آمیز بود و این احترام پیامبر به بزرگان قوم نیز به منزله احترام پیامبر به مردم بوده است؛ چون پیامبر با رعایت احترام بزرگان مردم، در حقیقت ارزش و احترام به فرهنگ و سنت مردم و اقوام و قبایل را رعایت می‌کرد و در حقیقت این احترام پیامبر در نهایت برگشت به احترام به مردم را دارد. در سیره نبوی به خوبی نمونه‌هایی از تجلی اخلاق عظیم پیامبر اکرم ﷺ که در توسعه اسلام مؤثر بود محسوس است.

در سریه امیر مؤمنان علیؑ با قبیله طیّ، خاندان حاتم طائی توسط آن حضرت با احترام به مدینه به حضور پیامبر آورده شدند. پیامبر اکرم ﷺ دختر حاتم را مورد عفو و بخشش قرار داد و او را آزاد کرد و همراه جوایزی با افرادی مورد اعتماد به نزد برادرش به شام فرستاد و او برادرش عدی را به آمدن به سوی پیامبر و ایمان آوردن و اदार کرد و از برخورد پیامبر اکرم ﷺ، به اسلام علاقه‌مند شد.^۲

عدی بن حاتم با دیدن این بزرگواری رسول خدا ﷺ در مسجد به حضور پیامبر شرفیاب شد. چون سلام کرد، رسول خدا پرسید این مرد کیست؟ گفتند عدی بن حاتم. پیامبر اکرم ﷺ او را به خانه برد و برای او زیراندازی عالی انداخت (در برخی از منابع آمده است که آن حضرت عباى خود را از دوش برداشت و برای او زیرانداز نمود) و او را بر روی آن نشاند و خودش بر روی زمین و روی خاک نشست و اسلام را بر وی عرضه کرد و او اسلام آورد. پس از اسلام آوردنش رسول خدا به او مسؤلیتی داد و او را مأمور گرفتن صدقات (خمس و زکات) در بین قوم خودش نمود.^۳ این رفتار پیامبر در دل‌های اعراب و تازه مسلمانان انقلابی به پا می‌کرد.

هر گاه افراد و بزرگان قبایل برای تشریف به اسلام به حضورش می‌رسیدند، به آنها جوایزی می‌داد و با اکرام و احترام از آنها استقبال می‌نمود (چنان‌که رسم دیپلماسی این است که به مهمانان هدایا و جوایزی می‌دهند) رؤسای قبایل یمن، وقتی به حضورش رسیدند، پس از قبول اسلام، به هر یک پنج اوقیه نقره جایزه داد.^۴ پیامبر اکرم ﷺ به تمام

۱. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، اسراء: ۷۰. ۲. ابن سعد، طبقات، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ هـ. ق، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ابن هشام، سیره، چاپ بیروت، ج ۴، صص ۲۲۵-۲۲۷؛ و ابن اثیر، البدایه و النهایه،

چاپ بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۶۳. ۴. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲۴.

مهمانان و رؤسای قبایل که به حضورش می‌رسیدند، احترام می‌نمود و پس از قبول اسلام، به آنها جوایزی هدیه می‌داد. این شیوه رفتار پیامبر اکرم ﷺ با تازه مسلمانان بود. آن حضرت به رؤسای قبایل احترام بیشتری می‌نمود، تا دلشان را به اسلام نزدیک‌تر سازد.^۱ بزرگان قبایل و قوم را چون مورد احترام مردم بودند، احترام می‌نمود؛ چون اخلاق و رفتار پیامبر نسبت به مردم بسیار احترام‌آمیز بود.

سه - نقش قرآن در توسعه اسلام، محتوای آیات قرآن، بهترین ابزار فرهنگی برای مستقر شدن در دل‌ها بود. چنان که درباره تأثیر آیات قرآن در دل‌ها، که پیامبر با صدای خوش آن را تلاوت می‌فرمود، گفته‌اند مشرکان مکه برای نرسیدن پیام قرآن به دل‌ها، توصیه می‌کردند مردم در گوش خود پنبه گذاشته و مانعی ایجاد کنند تا صدای قرآن را متوجه نشوند. از طرفی مشرکان برای شنیدن آیات، خود، شب‌ها پنهانی در کنار منزل حضرت جمع شده و از شنیدن قرآن لذت می‌بردند.^۲

بسیاری از اعراب با شنیدن و دیدن اعجاز ادبی و معنوی قرآن به پیامبر گرویدند. پیامبر برای گسترش اسلام در شهرهای دیگر مثل مدینه، رابطه فرهنگی با این شهرها برقرار می‌کرد و پس از این، مبلغانی برای خواندن قرآن و آموزش، به مدینه و شهرهای دیگر می‌فرستاد. مصعب بن عمیر، جوان زیبارویی که دارای صدای بسیار زیبا بود، مبلغ فرهنگ اسلام از طرف پیامبر در مدینه بود، که اهل مدینه با صوت و لحن شیرین او با دین اسلام آشنا شدند.^۳

محتوای آیات قرآن مانند دستور به نیکی به پدر و مادر و سفارش به عدل و احترام به خویشان و پرهیز از فحشا و منکرات و دستورات اجتماعی مهم دیگر چنان جذابیت داشت که اعراب با شنیدن آن، به پیامبر ایمان می‌آوردند. طفیل بن عمرو دوسی به‌رغم توصیه قریش به دوری از سخنان پیامبر اکرم ﷺ، جذب آیات قرآن شد و ایمان آورد و قبیله خود را به اطاعت از پیامبر اکرم ﷺ دعوت کرد. ضمام پس از آن به مکه آمد. به وی گفتند: محمد دیوانه است. او خود با شنیدن آیات قرآن، به آن حضرت گروید.^۴

جاذبه محتوای قرآن به قدری در میان عرب مؤثر بود که عرب آن را سحر و جادو

۱. نک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۳۷.

۲. احمد بن حسین، بیهقی، دلائل النبوه، تصحیح: عبدالمعطی قلعجی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۰۶؛ ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۶۱؛ ابن سعد، طبقات، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۱۷۹.

۳. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۷۳، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۴۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸.

۴. طبقات، ابن سعد، خطبه‌های، ج ۴، ص ۲۳۹ و ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، صص ۴۶۰-۴۶۲.

خواندند که جوانان قریش را به خود شیفته می‌کرد و پیامبر ﷺ را جادوگر نامیدند.^۱ بدین گونه، پیامبر اکرم ﷺ توانست در مدت کوتاهی با انقلاب فرهنگی در جامعه جاهلی،^۲ افرادی را تربیت کند که در راه گسترش اسلام جان فشانی نمایند و به مراتب عالی معنوی نایل شوند. این فرایند یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تمدن و فرهنگ اسلام است که با محتوای عالی، توانست چنین دستاوردهای بزرگی را به وجود آورد.

دانشمندان مهم‌ترین عنصر سازنده تمدن‌ها را تربیت نخبگان شمرده‌اند، که در جوهره دین اسلام وجود دارد، از آن رو هرگز نیازی به استفاده از خشونت در اسلام نیست. افرادی مثل سلمان و ابوذر و دیگر بزرگان اسلام و صحابه، از ثمرات بزرگ تمدن اسلام هستند و همین نخبگان اسلامی بودند که سرمایه‌های بزرگ فرهنگی محسوب می‌شدند و هر یک با حضور خود و به همراهی سپاه اسلام، با اخلاق و منش خود، اسلام را ترویج می‌دادند و این نیروها به یقین پیام قرآن و اسلام را در ایران برای مردم به تدریج بیان و مردم را به دین متمایل کردند و بر همین پایه‌ها بود که مفسران بزرگ و فقیهان دانشمند از ایران برخاستند.

با توجه به آنچه گذشت، دین و ماهیت آن، که عبارت بود از قرآن و رفتار نبوی که نقش اساسی در رونق اسلام داشته است، از این روی ادعای آقای گنجی بی‌اساس و غیرقابل قبول است.

(ج) ورود اسلام به ایران و نحوه مواجهه ایرانیان با این فرهنگ جدید
یک - علل حمله مسلمانان به ایران

براساس تصریح آیات قرآن و سیره پیامبر اسلام، دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم ﷺ جهانی بود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا آنها را به پادشاهی‌های الهی بشارت دهی و از عذاب او بترسانی، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (سبا: ۲۸)

اول - بر این اساس بود که پیامبر اکرم ﷺ پادشاهان از جمله خسرو پرویز، شاه ایران را به اسلام دعوت نمود.^۳ گستاخی او نسبت به دعوت پیامبر اکرم ﷺ سبب شد که مسلمانان به دستور پیامبر اکرم ﷺ سپاهی را برای جنگ با ایران تجهیز کنند.^۴

۱. نک: ذاریات: ۵۲.

۲. نک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۹۲، ۲، ۹۳ و ۹۵. درباره اخلاق تحسین برانگیز و حیرت‌آور پیامبر اکرم ﷺ که در ترویج دین اسلام نقش اول را داشته است، نک: علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، تفسیر آیه‌های از ۱۵۹ آل عمران و ۴ قلم. ۳. تاریخ، یعقوبی، ج ۱، صص ۴۴۲ و ۴۴۶.

۴. علی بن حسین، مسعودی، التنبيه و الاشراف، مصر، قاهره، دارالصادر للطبع و النشر و التألیف، ص ۲۴۱؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۰۰.

دوم - از طرفی پیامبر اکرم ﷺ بارها بشارت فتح ایران را به مسلمانان داده بود^۱ که دومین انگیزهٔ حملهٔ مسلمانان به ایران شد.

سوم - انگیزهٔ دیگر، برداشتن مرزهای بین اسلام و سایر نقاط دور دست بود که پس از حملهٔ مسلمین، این مقصود نیز حاصل شد و بسیاری از شاهان کشورهای مجاور و دور به اسلام گرویدند و برای دفاع از اسلام و ترویج آن با دیگران جنگیدند.^۲

چهارم - از مهم‌ترین علل حملهٔ مسلمانان به ایران و سایر نقاط جهان، پیشدستی و دفاع بود؛ چون با اوج‌گیری دامنهٔ اسلام در تمام جزیرهٔ العرب، قدرت‌های بزرگ جهانی آن روز، که دو امپراطور بزرگ ایران و روم بودند، برای مقابله با آن تدابیری اندیشیده و خواهان نابودی اسلام در آغاز راه بودند. در زمان پیامبر، دو جنگ موته و تبوک در مرزها اتفاق افتاد و سپاه اسامه که پیامبر تجهیز نمود، در راستای همین هدف بود، که بعد از پیامبر، مسلمانان با مشورت بزرگان اسلام، خصوصاً امیر مؤمنان ﷺ و با تدابیری که پیامبر اکرم ﷺ قبلاً اندیشیده بود، آمادگی لازم را برای دفاع از اسلام و گسترش آن به وجود آوردند.^۳ مرزهای مادی و معنوی را گشودند و پیام اسلام را در تمام نقاط طنین‌انداز کردند. حمایت‌های امیرمؤمنان در این فتوحات، نقش بسیار مهمی در رونق اسلام داشت. آیا در این حمله روحیهٔ اشغال‌گری وجود داشت؟ روحیهٔ اشغال‌گری و استعمار با غارت و منفعت‌طلبی سازگار است که از ظلم و استثمار به وجود می‌آید، در حالی که دین اسلام با هر گونه ظلم و ستم‌گری و استعمار مخالف است و هیچ مرتبه‌ای از ظلم را، حتی در حق حیوانات، نمی‌پذیرد.^۴ مردم ایران برخورد بنی‌امیه و... را به پای اسلام ننوشتند، چون با هوشمندی، این نیروی تشخیص را داشتند که مغایرت آموزه‌های اسلام و قرآن را با رفتار افرادی چون حجاج و... درک کنند. از این رو با شناخت، به استقبال دین و به فهم آن پرداختند، و برای آشنایی با دین به مرکز اسلام مراجعه می‌کردند. مناطقی از ایران در عصر خلیفه اول فتح گردید، در عهد اموی نیز فتوحات در ایران و مناطق دیگر خصوصاً دوره عبدالملک، گسترش چشم‌گیری داشت.

به رغم ادعای آقای گنجی که گفته دکتر زرین‌کوب معتقد است مسلمانان از ترس خشونت عرب و جزیه و... مسلمان شدند، وی در آثار دیگرش دربارهٔ اسلام ایرانیان که پس از کتاب مذکور نوشته، در این باره چنین گفته: اما آنچه از ایرانیان جلب توجه کرد، شعارهای اسلام، مانند عدالت، آزادی، مساوات،^۵ ظلم ستیزی و... بود که هرگز بار معنایی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۷. ۲. همان، ص ۱۲۸۶.

۳. ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ه.ش، ج ۱، صص ۱۱۹، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۹۵، ۹۶ و ۱۵۹. ۴. نحل: ۹۰؛ طور: ۴۷؛ آل‌عمران: ۱۰۸ و نساء: ۳۰.

۵. تاریخ مردم ایران، همان، ج ۲، ص ۱۲.

استعمارگری را در خود نداشت و مسلمانان اولیه، که یاران و صحابه بزرگ پیامبر و امیرمؤمنان علیه السلام نیز در میان آنها حضور داشتند، هرگز در پی چنین هدفی نبودند؛ لذا مردم ایران از همان آغاز از مسلمانان استقبال کردند و گروه زیادی به اسلام گرویدند. استقبال مردم ایران از دین اسلام که محتوای آن شامل پیام‌های عالی اخلاقی انسانی بود، کاملاً مغایر با استعمار و استثمارگری بود. نتایج حضور اسلام در ایران^۱، بهترین دلیل بر نفی هرگونه استعمار از طرف دین اسلام و مسلمین بود.

اما بعدها مدعیان دروغین اسلام و مسلمانی، اهداف اولیه اسلام را تغییر دادند و به شیوه استعمارگران عمل نمودند که مردم ایران در مقابل آنها چهره ضداستعاری به خود گرفتند.^۲ برخورد برخی از خلفا و فرماندهان نظامی و امویان با موالی و مردم ایران به قدری تبعیض آمیز بود که به شعارهای اسلامی لطمه می‌زد.^۳ اما مردم ایران با توجه به هوشیاری کم‌نظیر خود، حساب اسلام اصیل را با سلطه‌جویان و مدعیان دروغین اسلام، جدا کردند و با شایستگی خود در راه رشد اسلام راستین کوشیدند و خدمات ارزنده‌ای به اسلام ارائه داده و دانشمندان بزرگی را تربیت کرده و با پناه گرفتن در دامن اهل بیت پیامبر عزت ابدی خویش را به دست آوردند.

دو - عوامل گسترش اسلام در ایران؛

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مسلمین برای دفاع از کیان اسلام و نشر فرهنگ اسلام در فراسوی جهان، مرزهای جغرافیایی را که مانع رسیدن فرهنگ و شعارهای اسلام بود، برچیدند و زمینه‌های گسترش اسلام در ایران را فراهم کردند. حضور مسلمانان در پشت مرزهای ایران سبب برداشته شدن مرزها و شکستن جو حاکم سیاسی و هیبت و شکوه حکومت مستبدانه ساسانیان گردید. آزادی از یوغ استبداد شاهان و ایجاد زمینه تبادل فرهنگی و مهاجرت متقابل عرب و ایرانی و کمتر شدن فاصله‌ها و مسافت و ایجاد زمینه وحدت جغرافیایی و فیزیولوژی، عامل مهم و بستر بسیار مناسب جهت توسعه فرهنگی اسلام گردید. عوامل زیادی در توسعه اسلام در ایران مؤثر بوده است.

عوامل درونی؛

اول - شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران سبب شده بود که مردم ایران به

۱. نک: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، مجموعه آثار، ج ۱۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۵، صص ۷۷ و ۳۲۹.

۲. در زمان عثمان بنی امیه زمین‌های زراعی مردم را تصاحب نموده و بسیاری از اصحاب به جمع طلا و ثروت‌های گزاف رسیدند. نک: علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ترجمه: پاینده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۰، ج ۴، صص ۶۸۹-۶۶۱.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، صص ۳۸۴-۳۷۷؛ رسول جعفریان، تاریخ تشیع، تهران، سازمان تبلیغات، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۲.

استقبال دین اسلام بیرونند و مسلمان شوند؛ چنان که دروازهٔ بسیاری از شهرها، به خاطر عدم مقاومت مردم، بدون جنگ و درگیری به روی سپاه اسلام گشوده می‌شد و... صلح می‌نمودند.^۱

دوم - تشریح قانون جزیه از طرف پیامبر اکرم ﷺ و استمرار آن، به مردم آزادی و اختیار کامل می‌داد تا با فرصت کافی و بدون خشونت و زور تمایل به دین داشته باشند،^۲ قانون جزیه حق انتخاب را به مردم داد و احترام به حقوق مردم بود که به آنها فرصت اندیشیدن می‌داد. از این رو آنچه ادعا شده مردم برای فرار از جزیه مسلمان شدند، درست نیست؛ چون گنجی با طرح خشونت عرب و وضع جزیه گرفتار پارادوکسیکال شده و دو عامل متناقض را مطرح کرده است. اگر بنا بود عرب از عامل خشونت استفاده کند، دیگر نیازی به وضع جزیه نبود و اگر ایرانیان بنا داشتند اسلام را نپذیرند، به هیچ عاملی تن در نمی‌دادند؛ از این رو که هرگز عقیده (دین) به زور حاصل نشود. وی مدعی است که رواج اسلام در ایران چند دهه طول کشیده. همین ادعا، خودش بهترین دلیل بر عدم کاربرد زور و خشونت بود؛ از این رو عامل اصلی گسترش اسلام در ایران زور و جزیه نبود.

سوم - تخریب نکردن آتشکده‌های مجوس در ایران؛ چنان که گزارش شده است، یکی از سرداران عرب فرمان داد تا به امام جماعت و مؤذن او تازیانه زدند؛ چون یکی از معابد زرتشتی را ویران کرده و سنگ‌های آن را در بنای مسجد به کار برده بودند. در قرن نه میلادی، یعنی سه قرن پس از فتح ایران، آتشکده‌های زرتشتیان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و آذربایجان و در سراسر ایران برپا بود و هنوز نیز معابد زرتشتی در ایران موجود است.^۳ در خراسان، قیس دستور داد آتشکده نوبهار بلخ را که معبدی مورد احترام مردم بود ویران کردند... وقتی قیس به پیش عبدالله که عامل بزرگ بصره و کوفه بود و خراسان تابع حاکم بصره و کوفه بود برگشت، عبدالله عامر، قیس را به جرم ویران کردن معبد مردم به زندان افکند...^۴

پیروان دین زرتشت به تدریج و به اختیار خود، به دین اسلام گرویدند. وجود پیروان زرتشتی در ایران تا عصر حاضر و آزادی آنان در اجرای مراسم دینی، بهترین دلیل بر نبود اجبار و زور در پذیرش دین است...^۵ وجود برخی معابد و محل آتشکده‌ها در ایران و

۱. تاریخ مردم ایران پس از اسلام، صص ۱۲ و ۱۴.

۲. همان، ص ۳۸۰؛ گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه: فخر داعی گیلانی، تهران، علمی، ۱۳۳۴، ج ۴، ص ۱۵۸.

۳. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه: پاینده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۱، صص ۶۰۳ و ۶۱۵. ۴. فتوح البلدان، ص ۱۶۴.

۵. تاریخ مردم ایران پس از اسلام، ص ۵۳۵.

پیروان زرتشتی تاکنون بهترین دلیل بر آزادی مذهبی در سایه اسلام و گسترش اسلام به وسیله ابزارهای فرهنگی است.

چهارم - روند مسلمان شدن بسیاری از ایرانیان، قبل از فتح ایران، که در یمن و بحرین به سر می بردند؛ گفته شده پس از جنگ قادسیه، چهار هزار دیلمی، به اختیار، به دین اسلام گرویدند. قطع نظر از اسلام آوردن به انن، امیر یمن، افسران و دهقانان و فرماندهان و اشراف و دهقانان بزرگ ایران، نخستین کسانی بودند که به اسلام گرویدند و پس از آن، زیردستانشان به آنها پیوستند، چنان که اسوارانی ایرانی در اوایل فتوح اسلام آوردند و رؤسای اصفهان و اسواران آن جا نیز که به فارس رفته بودند، مسلمان شدند و مرزبان مرورود هم به تاسی از بعضی امرای ایرانی و احنف بن قیس تسلیم شد. در حدود منطقه باب نیز فرمانروای شهر براز از نخستین کسانی بود که در این منطقه بدون درگیری مسلمان شد، که به تبع او انبوهی به اسلام متمایل شده و در پی یادگیری تعالیم اسلام برآمدند و از میان مردم مناطقی از آذربایجان و قزوین و زنجان به اسلام علاقه مند شدند. از روایات برمی آید گسترش دین اسلام در منطقه غرب ایران، نسبت به سایر مراکز استقبال بیشتر و این منطقه در پذیرش اسلام، پیشتازتر از جاهای دیگر بود. چنان که گفته شده در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بیشتر مردم آذربایجان مسلمان شده بودند و به امام عشق می ورزیدند. در برابر گسترش روی آوردن ایرانیان به اسلام، اعراب حاکمیت آنها را به رسمیت می شناختند. پیامبر در نامه اش به خسرو این اصل را بشارت داده بود که در صورت قبول اسلام، حکومت و ملت نجات یافته است.^۱

پنجم - رفتار عاملان و کارگزاران و برخی از مسلمانان نیز عامل جذب دلها به اسلام بود، چنان که گفته شده در سال ۴۶ مردم سیستان به سبب دادگری فرماندار اسلامی، جملگی مسلمان شدند^۲ و مردم شیراز، رفتار حاکم اسلامی را با انوشیروان که نسبت به دیگران دادگتر بود، همسان می دانستند و خوش رفتاری و اخلاق اسدین عبدالله در خراسان و احترام او به بزرگان قوم که به تاسی از سیره پیامبر بود، در نفوذ اسلام در دلها و گرایش مردم تأثیری شایسته داشت، سامان خدات به دعوت و احترام او مسلمان شد؛^۳ اگرچه مسلمانی برخی، به خاطر فرار از خواری جزیه و با انگیزه های اقتصادی نیز بود، ولی با این همه وقتی درآمد جزیه به علت مسلمان شدن مردم کاهش یافت، امویان (در دوره حاکمیت حجاج بر عراق که ایران نیز تابع آن بود) از نو مسلمانان نیز جزیه می گرفتند

۱. احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، همان.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۳۶؛ فتوح البلدان، صص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۳. نامعلوم، تاریخ سیستان، به کوشش: محمد تقی بهار، ۱۳۵۲، ص ۹۱.

تا برگردند، اما عمر بن عبدالعزیز این رسم را برانداخت، استقبال شدت گرفت.^۱ وقتی مغیره به فرمانده ایرانیان (رستم) پیشنهاد انتخاب جزیه و جنگ و اسلام را داد، وی اسلام را بهتر از همه تشخیص داد^۲ و گفت قبول اسلام بهترین چیز است. با این دقت و تأمل و شناختی که بزرگان ایران درباره اسلام داشتند و آن را قبول می‌کردند مردم نیز به شناخت و درک بزرگان اطمینان داشته و به پیروی از آنها دین را قبول می‌کردند و در بسیاری از موارد کمترین درگیری‌ها گزارش شده است. در برخی از مناطق ابتدا جزیه را قبول می‌کردند تا درباره دین تحقیق کنند و این خود نشان از روشن بینی مردم دارد.

ششم - خدمات ایرانیان به اسلام و تولید و توسعه علوم اسلامی و تدوین هزاران کتاب در زمینه علوم؛ به طوری که بزرگ‌ترین صاحب‌نظران در علوم مختلف، دانشمندان بزرگ اسلام از شیعه و سنی، از ایران برخاسته بودند و ایرانیان با اندک فاصله پس از رسیدن اسلام به ایران، در زمینه علوم اسلامی، اعم از سیره، تاریخ، فقه، حدیث، رجال، و علوم قرآنی و علوم عقلی و فنی و تجربی، با نوآوری‌های شگفت به تولید علم پرداختند و این شیوه فرهنگ‌سازی را به کشورهای غربی انتقال دادند و مؤثرترین قدم‌ها را در تکامل علوم اسلامی برداشتند.^۳

به نحوی که اکثر عالمان و فقیهان اسلام، ایرانی نژاد بودند. در این باره جالب است به این قصه توجه کنیم: ... ابن لیلی گوید عیسی بن موسی که برای عرب سخت تعصب داشت از من پرسید: فقیه اهل بصره کیست؟ گفتم: حسن بن حسن. گفت: دیگری نیز هست؟ گفتم: محمد بن سیرین. پرسید نژادش چیست؟ گفتم: ایرانی. گفت: فقیه اهل مکه کیست؟ گفتم: عطاء بن رباح و مجاهد و سلیمان بن یسار گفت: آنها کیستند؟ گفتم: از موالی. پرسید فقهای مدینه کیستند؟ گفتم: محمد بن منکدر و نافع بن ابی نجیح. گفت: آنها از چه نژادی هستند؟ گفتم: از موالی. گفت: داناترین فقهای اهل قبا کیست؟ گفتم: ربیعہ الرای. گفت: او از کدام قوم است؟ گفتم: از موالی. چهره‌اش سیاه شد. گفت: فقیه اهل یمن و خراسان کیست؟ گفتم: ابن طاوس و ابن جند و عطا که همه از نژاد ایرانی‌اند. چهره او سیاه‌تر و عصبانی‌تر گردید و...^۴ مؤلفان صحاح و فقهای بزرگ سه فرقه از اهل سنت (مثل ابوحنیفه و...) ایرانی و موالی بودند. مورخان بزرگ از میان ایرانیان برخاسته و ادبای بزرگ عرب، ایرانی و مفسران بزرگ اهل سنت از ایرانیان و اغلب دانشمندان صاحب مکتب در علوم عقلی، قالباً

۱. نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه: احمد بن محمد قبادی، به کوشش: مدرسی، ۱۳۶۳، ص ۸۱

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱۵۶؛ البدایه، ج ۷، صص ۳۹ و ۴۰.

۳. نک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: طاهری، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۴، صص ۱۸۸،

۴۲۸ و ۴۱۷.

۴. احمد امین، فجرالاسلام، ترجمه: عباس خلیلی، تهران، اقبال، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۱۹۵.

ایرانی بودند و پزشکان و مخترعان اسلام و ریاضی‌دانان بزرگ صاحب نام، از میان ایرانیان برخاسته و خدمات بسیار شایسته به علوم و تمدن انسانی و اسلامی داشته‌اند. چنان که پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ ایرانیان می‌فرماید: اگر علم (یا ایمان) به ستارهٔ ثریا آویخته بود، گروهی از فرزندان ایران به آن دست می‌یافتند.^۱

هفتم - در تاریخ ایران باستان دورهٔ هخامنشی، که اسکندر مقدونی سراسر ایران را به زور شمشیر فتح کرد و حکومت سلوکیان تأسیس شد و سال‌ها بر سراسر ایران حکومت کردند، نتوانستند فرهنگ یونانی و غربی را بر ایرانیان تحمیل کنند، بلکه از فرهنگ و معماری ایرانیان تأثیر پذیرفتند و ایرانیان هرگز دچار خودباختگی فرهنگی و بی‌هویتی نشدند و به ترویج این فرهنگ‌ها نیز پرداختند.^۲ پس از اسلام نیز مردم ایران شاهد تهاجم اقوام مختلف از ماوراءالنهر و مغولستان با فرهنگ‌های مختلف بودند، ولی هرگز دین مغول را ترویج ندادند، بلکه مهاجمان را مغلوب فرهنگ اسلامی خویش ساختند، با این که مسلم است که شمشیر مغولان از شمشیر اعراب برنده‌تر و تیزتر و قتل و جنایت آنها در طول تاریخ ایران بی‌نظیر بوده است و اعراب مسلمان هرگز چنین جنایاتی را در ایران مرتکب نشدند. تدابیر فرهنگی عالمان بزرگ مسلمان، چون خواجه نصیر طوسی از آنها مردمانی ساخت که خود فرهنگ ساز شدند و به ساختن مراکز بزرگ فرهنگی پرداختند که آثار آنها هنوز پابرجاست. بنابراین هرگز نمی‌توان گسترش دین اسلام در ایران را، به زور شمشیر دانست؛ بلکه در علل دیگر باید جست و جو کرد که به برخی اشاره می‌شود. هشتم - ماهاتما گاندی، در اثر خود هند جدید، دربارهٔ گسترش اسلام اظهار می‌دارد: «جالب است بدانید بهترین کسی که امروز بدون هیچ سختی در قلب میلیون‌ها انسان جا گرفته، پیامبر اکرم ﷺ است. از اینجا من متقاعد شدم که این شمشیر نبود که در آن روزها مردم زیادی را تسلیم کرد...».

عوامل جانبی؛

اول - غنی بودن محتوای دین اسلام و فرهنگ انسان دوستانه و ضد تبعیض و عدالت محور آن، که با فطرت انسان سازگار است. ایرانیان می‌دیدند شاه و نجبا و طبقات اشراف ایرانی هرگز با طبقات فرودست جامعه در یک محل نمی‌نشستند و بر سر یک سفره طعام نمی‌خوردند، حتی نجبا برای خود معبدی خاص داشتند، ولی در نظام و قانون این دین جدید، خلیفه و رئیس مسلمانان با جامه‌های ساده و بدون تاج طلایی و تخت کذایی است و با مردم دیگر هیچ تفاوتی ندارد و سپاه اسلام هیچ تمایزی با سایر سربازان ندارند و اسلام

۱. محمدبن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی فی سیره خیرالعباد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۰، ص ۱۱۶.

۲. تاریخ مردم ایران پس از اسلام، ص ۸۷؛ تاریخ تمدن، ج ۴، صص ۱۸۱ و ۱۶۹؛ ایران در زمان ساسانیان، صص ۱۳۸، ۶۶۶ و ۶۳۸.

همه را یکرنگ و یکدل به گرد هم منسجم کرده. از این رو با مقایسه گذشته و حال، و با علایق باطنی، مجذوب این دین الهی می‌شدند. آنها می‌دیدند در بین مسلمانان، غلام و آقا بر سر یک سفره طعام می‌خورند و از حقوق مساوی برخوردارند. از این رو، با شیفتگی از این پدیده فرهنگی عظیم استقبال کرده و درصدد یادگیری آن برآمده و در نشر این آیین با سابقه تمدنی دیرین اقدام کردند.

دوم - پس از گشوده شدن مرزها، ارتباط مردم ایران با مسلمانان تنگاتنگ شد. این پیوند، خود به نوعی در ترویج دین اسلام مؤثر بود و ایرانیان از نزدیک شاهد جامعه مسلمانان بودند که با حکومت اشرافی و جامعه طبقاتی ساسانی متفاوت بود.

سوم - اسرای جنگی ایرانی که به همراه خانواده و فرزندان به مدینه و شهرهای دیگر منتقل می‌شدند و یا اعراب مسلمان با مهاجرت به ایران در کنار همدیگر زندگی می‌کردند، و ایرانیان به این صورت تحت تأثیر زندگی و جامعه مسلمین، مجذوب اسلام می‌شدند.^۱

چهارم - ایرانیانی که قرن‌ها شاهد اشرافی‌گری و استبداد و خودکامی شاهان ساسانی و محرومیت طبقات دیگر جامعه از امکانات اولیه زندگی بودند، با مشاهده ساده زیستی خلفای اولین اسلامی، از جمله امیرمؤمنان، علی علیه السلام و عاملان آنها در شهرهای ایران که مثل پایین‌ترین طبقات مردم زندگی می‌کردند، به پذیرش آیین اسلام ترغیب شدند.^۲

پنجم - حضور صحابه بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها و فتوحات ایران و قبول مسئولیت فرمان‌داری در نواحی مختلف ایران نیز، یکی از عواملی بود که در ترویج اسلام در ایران تأثیر ویژه‌ای داشت. سلمان فارسی وقتی از طرف خلیفه برای فرمان‌داری مداین اعزام شد، مردم آنجا منتظر بودند که او با تشریفات خاصی وارد شهر شود، اما سلمان سوار بر درازگوشی برهنه، برای اداره امور مردم آن دیار وارد این شهر شد و خدمات ارزنده‌ای به مردم ارائه داد. این خود از مهم‌ترین عوامل ترویج اسلام در ایران بود.^۳

ششم - حضور خاندان پیامبر در برخی از شهرها نیز، از عوامل مهم ترویج اسلام در ایران بوده است، چنان که در برخی از منابع گزارش شده، در برخی از فتوحات که فرماندهی سپاه اسلام با سلمان فارسی و دیگران بود، یا حسنین علیهم السلام در فتح برخی از شهرها حضور داشتند، به دروازه هر شهری که می‌رسیدند، مردم آن شهر بدون درگیری اسلام را می‌پذیرفتند.^۴ مانند فتح طبرستان در دوره حکومت عثمان که سبب شد برخی از

۱. همان.

۲. محدث نوری، نفس الرحمن فی فضیله سلمان، تهران، آفاق، ۱۳۶۹، ص ۵۵۱.

۳. همان، ص ۲۸۸.

۴. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، مکتبه الثقافه الدینیه، بی تا، ج ۵، ص ۱۹۸؛ ابن خلدون، تاریخ، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ هج، ج ۲، ص ۵۸۲.

نواحی به صلح در اختیار مسلمانان قرار گیرد.

هفتم- مهاجرت سادات و علویان به ایران؛ علویان به خاطر اختناق سیاسی و مخالفت با حکومت امویان، به سوی ایران و نقاط دیگر مهاجرت کردند و در شهرهای شمالی ایران که حضور امویان کم‌رنگ بود، حضور یافتند و به ترویج و تبلیغ دین اسلام با محوریت اهل بیت علیهم‌السلام پرداختند. حضور آنان و دیگر سادات و یا شیعیان در نواحی مختلف ایران، مایه ترویج اسلام بود. بعدها خراسان و برخی از شهرها پایگاهی شد بر علیه امویان، که ریشه در گرایش ایرانیان به اهل بیت علیهم‌السلام داشت. همین عامل منجر به پایداری اسلام در ایران و گسترش روزافزون آن شد. گفته شده مردم خراسان از عبدالملک به خاطر سوء برخورد کارگزاران درخواست کردند فردی از قریش (به تصور این که چون پیامبر از قریش بود، قریش خاندان نبوت هستند) برای حکومت بر آنان گسیل کند.^۱ و او فردی از خاندان اموی را بر آنان حاکم کرد. این نوع گزارش‌ها نشان دهنده گرایش به اهل بیت بود.

سه - عوامل پایداری فرهنگ اسلام در ایران:

اول- گسترش اسلام و پایداری آن در ایران و صدور آن از این کشور به سایر کشورهای جهان که هیچ فتحی در آنها انجام نشده بود، همانند هندوستان و چین، اندونزی، مالزی و... علل دیگری دارد؛ چون حکومت قوم‌گرایانه و قبیله محور بنی‌امیه و بنی‌عباس از عهده این مسؤلیت سنگین بر نمی‌آمد و عملکرد آنها به عنوان خلیفه در جامعه ایران، پاسخ و نتیجه مثبتی نداشت که در رشد و پایداری اسلام تأثیرگذار باشد، بلکه برعکس، مردم ایران با دیدن رفتار تبعیض‌آمیز کارگزاران خلفا و حتی برخی از خلفای اولین، درباره آنها دچار تردید شدند و فرقه‌های مختلفی پس از ورود اسلام به ایران به وجود آمد که ناشی از عملکرد منفی مدعیان دروغین جانشینی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود.^۲

دوم- عنایت و توجه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم‌السلام به ایرانیان و اقوام دیگر؛ سلمان و بلال و صهیب رومی که هر یک نماینده‌ای محسوب می‌شدند، در مرکز اسلام و در کنار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جایگاه رفیعی داشتند که بعدها نماینده اسلام در میان ملت خود و مایه تفاخر اقوام خود شدند و اسلام از این جهت نیز بالنده شد.

سوم- رفع تبعیض از موالی توسط امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام که در دوره برخی از خلفای

۱. فتوح البلدان، ص ۱۷۲.

۲. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۹-۴۲؛ تبعیض خلیفه اول در تقسیم بیت‌المال که به اعراب پنج هزار درهم و به عجم‌های اهل ایران دو هزار درهم داد. (نفس الرحمان فی فضیله السلطان، ص ۶۷)؛ معاویه با اقتباس از او در نامه‌ای به ابن زیاد می‌نویسد: درباره ایرانیان به سنت عمر عمل کن که هر یک از آنها که مسلمان شد، خوارش کن و نگذار با عرب ازدواج کنند و از عرب ارث ببرند، ولی عرب از آنها ارث ببرند... از آنها کار سخت بکش، در نماز نگذار از عرب جلوتر باشند و... عمر دینه موالی (ایرانیان) را نصف دینه عرب تعیین کرد...

پیشین رواج داشت^۱ سبب شد که ایرانیان روز به روز بیشتر شیفته و شیدای اسلام راستین شوند؛ چنان که کسروی گفته: ... «پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند در برابر آن جنگیدند و چون شناختند در راه آن جنگیدند. این خود مایه سرافرازی است... یکی از بیچارگی‌های ایرانیان این است که تاریخ خود را نمی‌دانند...»^۲.

چهارم - به اعتبار همین اسلام راستین، بر مبنا و محوریت اهل بیت بود که پس از نهضت امام حسین علیه السلام، گروهی از ایرانیان در سپاه مختار برای انتقام حضور داشتند^۳ و این اندیشه را به ایران و فراسوی منطقه مرکزی، همچون خراسان و طبرستان (مازندران) و... بسط دادند و بنی عباس با زیرکی از همین موج سود جست و امویان را برانداخت.

پنجم - پس از حضور امام هشتم علیه السلام و خواهرش حضرت معصومه علیها السلام در شرق و مرکز ایران، و سایر سادات از خاندان پیامبر در خراسان و مناطق دیگر، با عشق مردم ایران به خاندان نبوت که چشمه جوشان اسلام ناب بودند، ثبات و گسترش اسلام به اوج خود رسید. مناظرات آن امام همام با رهبران تمام ادیان و مذاهب جهان و رهبران فرقه‌های اسلامی که با استفاده از روش‌های کلامی و فلسفی و عقلانی انجام می‌گرفت، فرهنگ اصیل اسلامی (شیعه) را در سطح جهانی گسترده کرد و جایگاه بسیار ممتاز به آن داد.

ششم - پیش از حضور امام هشتم علیه السلام که دوره اختناق امویان بود، ایران بهترین مامن خاندان رسالت و علویان بود. محل دفن آنها در نواحی مختلف از جمله طبرستان و مازندران، بهترین گواه بر عشق راستین ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام است.

هفتم - حمایت ایرانیان از بنی عباس با تظاهر آنها به گرایش به اهل بیت و شعار (الرضا من آل محمد) گواه دیگری است بر این که عامل مهم پایداری اسلام در ایران مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام بوده، نه قدرت شمشیر بنی امیه و بنی عباس و...

هشتم - در دوره وقوع اختلاف و آشوب بین بنی امیه و بنی عباس که معاصر با امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود، رابطه ایرانیان با چشمه‌های زلال دین و دانش برقرار بود و

۱. همان، ص ۳۵۸. «عمر در واپسین سال‌های عمر خود گفت من با آنچه می‌کردم و برخی را بر دیگران برتری می‌دادم در مقام دلجویی مردم بودم و اگر امسال زنده بمانم مردم را برابر خواهم نهاد و چنان که پیامبر خدا و ابوبکر کردند، سرخی را بر سیاهی و عربی را بر عجمی برتری نخواهم داد». یعقوبی، ص ۴۲؛ همان، ص ۳۵۸. عمر در نامه‌ای به سلمان نوشت: تو با کارهایت در مدائن (سلمان تواضع داشت و با مردم مهربان بود و به شیوه حاکمان برخورد نمی‌کرد و...) سلطنت را تضعیف کرده‌ای. او در جواب نوشت: تو می‌دانی که پیامبر نیز با مردم الفت داشت... نک: همان، ص ۵۲۷ و سیدعلی خان شیرازی، الدرجات الرفیعه، قم، نشر بصیرتی ۱۳۹۷ ش، ص ۲۱۵.

۲. احمد کسروی، در پیروان تاریخ، تصحیح: عزیز علیزاده، انتشارات فردوس، ۱۳۷۷، ص ۱۳۴.

۳. سیداحمد رضا خضری، تاریخ خلافت عباسی، تهران، سمت، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۳ و ۱۵؛ تاریخ تشیع، ص ۶۸.

خردمندان و اندیشمندان ایرانی، پیام اسلام را از اهل بیت علیهم السلام می‌گرفتند و در ایران به ترویج و بسط آن می‌پرداختند و با اندیشه‌های انحرافی و اختلاف‌انگیز تزریق شده از سوی دستگاه اموی همچون جبرگرایی و... مبارزه، و از عقاید راستین اسلام پاسداری می‌کردند و با بسیاری از شبهات که از سوی حکومت برای نابودی اسلام، بر اصول اعتقادات و کلام الهی وارد می‌شد، برخورد علمی می‌نمودند و به آنها پاسخ می‌دادند.^۱ (نظیر مسأله خلق قرآن و جسمانیت خداوند و دیگر مسائل کلامی... که هر یک از ائمه در دوره خود پاسخ داده‌اند).

بنابراین، از مهم‌ترین عوامل پایداری و گسترش اسلام در ایران، عشق و علاقه فراوان مردم ایران به اهل بیت علیهم السلام است؛ چون در مناطقی که توسط امویان و عباسیان فتح شده بود، پس از انقراض حکومت آنها اثری از دین اسلام برجا نماند.^۲ این خود بهترین دلیل بر رد دیدگاه آقای گنجی است که گفته: «فتح نظامی پشتوانه این امر بوده... دین نقش چندانی در این زمینه نداشت...»؛ چون هر گاه دین در قلوب مردم رسوخ کرد و جزئی از فرهنگ و زندگی آنان شد، هرگز رنگ نیستی و زوال نخواهد پذیرفت. فرهنگ اسلام در تمامی جهان با محوریت اهل بیت علیهم السلام رشد کرد؛ در ایران به تدریج از نظر مبانی با مکتب عاشورا عجین شد و از آن الهام گرفت و این پیوند با شناخت تدریجی و عمیق صورت گرفت.

نهم - اندیشه دیگری که به اسلام حیات و بالندگی رو به رشد داد «مهدویت و امید به آینده» است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این باور مبنای عقیدتی و راه بردی در اسلام بود و برخی از قیام‌های ضد حکومتی بر علیه اموی و عباسی با این شعار انجام می‌گرفت و برخی از خلفای این دو سلسله با همین پیش‌فرض، حکومت خود را مشروعیت می‌دادند. این اندیشه نیز در میان شیعه، عاملی بود جهت استمرار و پایداری در راه هدف، چون در میان فرقه‌های شیعه مانند زیدیه و کیسانیه و اسماعیلیه و... قیام‌گران خود را مهدی امت نامیده و طرفداران انبوهی داشتند. شیعه اثناعشری متکامل‌ترین اندیشه را درباره مهدی داشته و در پایداری و رونق اسلام در ایران، تکاپوی علمی و فکری خستگی‌ناپذیری از خود بر جای گذاشته.

۱. شیخ مفید، ارشاد، قم، آل‌البیت، ۱۴۱۳ هـ ق، ج ۲، ص ۳۳۰؛ تاریخ خلافت عباسی، ص ۱۵-۳۰؛

سیدحسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، تهران، ۱۳۷۳، ج ۷، صص ۲۹۰ و ۳۰۲.

۲. تمدن اسلام و عرب، صص ۱۶۵ و ۱۶۷ که اشاره به اخراج مسلمین از جزیره سسیل و... می‌کند، نمونه دیگر از انقراض حکومت در اندلس است که به زور شمشیر تمام این مناطق فتح شده بود، ولی اکنون فقط آثاری و بناهای تاریخی تخریب شده از این دوران بر جای مانده بهترین گواه بر حضور... و حکومت چند صد ساله مسلمانان در این مناطق است. صص ۱۷۱ و ۱۷۴ «در این قرن اندلس از دست اعراب خارج شد و حکومتی که در آن جا از هشتصد سال به این طرف داشتند، با تمدنشان هر دو به تمام معنا خاتمه پیدا کرد...».

دهم - وقتی اسلام از مرحله گشوده شدن مرزها در ایران گذشت و فکر ایرانی و تمدن درخشان آن پشتوانه آن شد، با هیچ مانعی به خمودی نگرایید، بلکه در مسیر بالندگی روزافزون قرار گرفت. ادب و شعر و هنر ایرانی در خدمت اسلام در آمد و به بلوغ رسید. شعرایی چون خاقانی، فردوسی، عطار نیشابوری، نظامی گنجوی، حافظ، سعدی، مولوی، سنایی، دهلوی، صائب، شهریار تبریزی، فیض و محتشم کاشانی و... در وصف اهل بیت علیهم السلام و ارادت به آستان علی علیه السلام شعر پارسی سرودند و اسلام در مظاهر تمدن ایرانی، سخت به نمایش درآمد و مهم‌تر از همه، دل‌ها را شیفته و شیدای خود نمود و با ژن‌ها و خون به نسل‌ها منتقل شد. از این رو، به راحتی محو نخواهد شد.

شعرا و حکما و عارفان ایرانی تبار، اسلام را از مرزهای ایران به چین و ماوراءالنهر و هندوستان و جنوب آسیا و اروپا در قالب‌های مختلف علمی، هنری و... منتقل نمودند، حتی تجار ایرانی نیز در این میان نقش ایفا کردند؛ از این رو هرگز سزاوار نیست که مردم ایران را با سابقه تمدنی درخشان، تابع زور، و دین اسلام را پدیده‌ای در سایه شمشیر قلمداد کرد که آقای گنجی و دیگران بر این توهم پافشاری دارند.

بنابراین، نمی‌توان گفت گسترش اسلام و یا هر دین دیگر نتیجه تأثیر قدرت و زور بوده یا نیروی کاریزما در آن نقش اساسی ایفا کرده است. لازمه این گفته‌ها که آقای گنجی اظهار کرده‌اند این است استدلال‌های ایشان به پدیده‌های فرهنگی که در مباحث خود به آنها استدلال کرده، فاقد نقش بوده؛ در این صورت سخنان وی و مقاله‌اش، گفته‌هایش را نقض کرده و مقاله ایشان نقض گفته‌های خود بوده و کاملاً غیر منطقی می‌نماید.

قسمت دوم عصمت امامان:

آقای گنجی در بخشی از گفته‌های خود مدعی شده، «عصمت امامان که یکی از عقاید شیعیان است، بر ساخته تاریخی و غلو است». اگر چه اساساً وی منکر امامت شده، اما آن قسمت از گفتار ایشان که این اندیشه بر ساخته تاریخی با استناد به کلمات و سخنان ائمه و... از نظر تاریخی غیر قابل قبول است. عصمت امامان هرگز ساخته و پرداخته شیعیان نبوده است. ناآگاهی از منابع و متون دین و دوری از حقایق، همراه با داوری عجولانه و مغرضانه گاهی انسان را چنان بی‌تابانه به گفتار و نوشتار می‌کشاند که سبب می‌شود همین جهالت سال‌ها انسان را در حصار جهالت فرو برد و استمرار روند جهالت، انسان را به ورطه هلاکت می‌کشاند. دلایل عصمت امامان در قرآن و روایات فراوان است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود.

الف) مبانی قرآنی عصمت:

عصمت، دلایل و ریشه‌های قرآنی دارد:

یک - آیه تطهیر درباره عصمت ائمه علیهم السلام، بهترین دلیلی است که علمای فریقین به آن اتفاق دارند!

دو - آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ... که اطاعت مطلق از اولی الامر (ائمه) را در راستای اطاعت از خداوند و پیامبر قرار داد.

سه - آیه «... وَ فِیْكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ» به دلایلی که مفسرین ذکر کرده‌اند، «من یعتصم» همان ائمه معصومین هستند که پس از پیامبر متولی شرع و دینند.

ب) مبانی روایی و سیره‌ای:

یک - امام امیرمؤمنان، علی علیه السلام در مضامین متعدد و مختلف از عصمت ائمه سخن گفته: «نحن اهل البیت منها بمنجاة و لسنافیها بدعاة...؛ ما اهل بیت پیامبر نجات یافته از خطاها و مصون از فتنه‌ها هستیم»^۱.

دو - امام رضا علیه السلام امام را چنین توصیف می‌کند:

«... الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یتقو حدود الله... البدر المنیر و السراج الزاهر و النور الساطع... الامام المطهر من الذنوب و المبرأ عن العیوب. المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین و یوارد الکافرین... الامام واحد دهره لایدانیه احد و لایعادلہ عالم و لایوجد منه بدل و لا لهُ مثل و لا نظیر، مخصوص بالعقل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذالذی یتلغ معرفة الامام... هیئات... ضلت العقول...»^۲

در این خطبه زیبا امام ضمن برشمردن اختیارات و جایگاه امام، به عصمت امام تصریح دارد «المطهر من الذنوب» پاک از هر گناه و برخوردار از علم برتر، به نحوی که هیچ دانشمندی با او قابل مقایسه نیست، و علم او اکتسابی نیست، بلکه موهبتی الهی است. امام از هر عیب و نقصی پاک و نظام و حفظ دین به امام است.

سه - از امام زین العابدین به اسناد معتبر و کامل نقل شده، عصمت امام به معنی اعتصام به حبل و ریسمان قرآن است و قرآن نیز به هدایت پایدار رهنمون می‌سازد و در آن هیچ لغزشی نیست، از این رو امام همواره عاری از هر گونه لغزش و خطاست!^۳

ج) مبانی تاریخی:

بحث عصمت از دیرباز در میان اهل اسلام و قبل از آن در میان پیروان ادیان دیگر جاری و ساری بوده است. پیشینه وجود این بحث در اعماق تاریخ اسلام و ادیان دیگر روشن می‌سازد که این مسأله ساخته شیعه در قرن حاضر نیست. ایشان گمان می‌کنند که پس از انقلاب اسلامی بحث عصمت ائمه علیهم السلام توسط برخی به وجود آمده، داوری عجولانه و بی‌پایه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳ نک: قرآن و معصومان در آیه علوی.

۲. کافی، ج ۱، صص ۲۰۰ و ۲۰۲؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۶۷۴؛ عیون، ج ۱، ص ۲۱۶؛ نعمانی، غیبت، ص ۲۱۸ و کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۷.

۳. نک: بحار الانوار، بیروت، دارالوفاء، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

ایشان که مقهور انقلاب اسلامی و محروم از نعمت ولایت معصومین گردیده، چنین نواهایی را سر داده است؛ در حالی که منابع شیعه و سنی، هر دو، دیرینه بودن این بحث را در میان دانشمندان اسلامی بازگو کرده‌اند.^۱

یک - هشام بن حکم که یکی از دانشمندان کلامی جهان اسلام است و در مناظرات علمی سر آمد بوده، در قرن دوم درباره عصمت امام چنین گفته: معصوم کسی است که از طرف خدا دارای نیرویی است که از جمیع محارم خویشتن‌داری می‌کند و در همین راستا قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...؛ هر کس به خداوند پناه ببرد و از خداوند درخواست عصمت و کسب عصمت کند، او هدایت شده است».^۲

در آثار معتزله، بحث عصمت فراوان ذکر شده که با مراجعه به آثار متکلمین بزرگ اهل سنت و معتزله، می‌توان دریافت که این بحث قبل از قرن چهارم و در قرون نخستین اسلامی در میان مسلمانان رواج داشته است.

دو - اگر ائمه، معصوم نبودند و اگر باورمان این باشد که امام، معصوم نیست، آنان نیز در دین مثل دیگران بدعت‌هایی به وجود آورده و ترمذ می‌کردند، چرا هرگز از معصومین طغیان دیده نشده و تغییری در دین به خواش نفسانی انجام ندادند، برعکس آنان جهت حفظ دین یا از حق مسلم خود (خلافت) گذشتند یا در راه حفظ دین، صلح و آشتی با دشمن کردند یا در راه آن جان خود و عزیزترین کسان را نهادند و یا در راه حفظ و گسترش دین، تمام سختی‌ها را به جان خود خریدند و به زندان و حصر و حبس راضی شدند.^۳

سه - ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه بحث مبسوطی درباره عصمت امام پیش کشیده و آرای متکلمین معتزله را درباره عصمت امام و انبیاء مطرح و بررسی کرده است.^۴ از این رو این بحث کاملاً بحث تاریخی بوده و هیچ ارتباطی به شیعه در حال حاضر ندارد، و شیعه آنچه اعتقاد درباره عصمت ائمه علیهم‌السلام دارد، مستند به مآثور و روایات معتبر است. از طرفی عقل انسان نیز در صورتی که معارض با نفس انسان نباشد و نفس انسان بر آن غلبه نکند، عصمت امام را می‌پذیرد.

چهار - غلو در لغت و در اصطلاح به معنی بالا بردن افراد و یا تمجید از چیزی بیش از حد اوست و درباره انسان، غلو به معنی بالا بردن او تا حد پرستش و خدایی و اعتقاد به ربوبیت اوست. از این رو، معصوم دانستن امام هرگز به معنی غلو نیست، عصمت به معنای خودداری از ارتکاب معاصی است و مراقبت از نفس است، از این رو شیعه هرگز در حق

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲ و خصال شیخ صدوق. ۲. همان، ص ۱۳۳.

۳. علامه حلی، الفین، صص ۵۷ - ۷۳ و...؛ «سید مرتضی در قرن چهارم هجری، مباحث عصمت امام و پیامبران را به طور کامل طرح و بررسی کرده»، تنزیه الانبیاء، ص ۱۶۹؛ «ابوالصلاح حلبی از دانشمندان قرن چهارم نیز مباحث مفصلی در این باره نموده»، تقریب العارف، صص ۲۴ و ۱۹۸.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (تصحیح: آیت الله نجفی) ج ۷ و صص ۷ و ۱۷.

ائمه غلو نکرده و مقام عصمت غیر از غلو است. همسویی اظهارات آقای گنجی درباره عصمت ائمه علیهم السلام با ماهواره‌های مبتذل، اعجاب‌انگیز است. این عملکرد، از او تنها یک بلندگوی تبلیغی علیه شیعه فراهم کرده است.

در هیچ فرهنگ و لغت‌نامه‌ای عصمت را به معنی غلو نگرفته‌اند، ایشان اولین فردی است در تاریخ که عصمت را به معنای غلو گرفته و شیعه را محکوم به غلو کرده. اگر چه گفتار و نوشتار وی درباره اتهام غلو به شیعه سابقه دیرین دارد.
(د) برداشت ناصواب از کتاب مدرسی:

۱. مدرسی در کتاب خود هرگز چنین نظری نداشته و اساساً غایت و هدف وی از نوشتن این کتاب چنین مسأله‌ای نبوده است. مدرسی در این کتاب بر این باور است که اظهار نام ائمه علیهم السلام در طول تاریخ، بر اثر وجود دشمنان زیاد با تقیه همراه بوده و نمی‌توان گفت اسم دوازده امام از قبل برای همه شیعه روشن بوده است. برخی با برداشتی ناصواب از کتاب آقای مدرسی به او نسبت داده‌اند که درباره ائمه اثنا عشری تردید دارد، در حالی که وی در مقدمه کتابش تصریحاً به وجود امام دوازدهم اعتراف و اعتقاد عمیق خود را به این مسأله بیان نموده است.^۱ در هیچ جای این کتاب، شیعه به عنوان مذهبی بر ساخته تاریخی تلقی یا تبیین نشده، مدرسی در جای جای این کتاب به امامت ائمه عقیده‌مند و پایبند است.^۲
قسمت سوم؛ عید غدیر در تاریخ و سیره ائمه علیهم السلام:

آقای گنجی در قسمتی از گفته‌های خود، عید غدیر و... را بر ساخته آل بویه و قاجاریه معرفی کرده است، اما بر اساس مدارک تاریخی، عید غدیر خم، به هیچ روی ساخته تاریخی و گروهی نیست، بلکه سابقه آن به عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد. روایات معتبر از قرن دوم حاکی از این مسأله است که این عید در پیش شیعه و ائمه، بزرگ بوده است.
الف) از امام صادق نقل شده اعیاد مسلمانان چهار روز است، عید قربان و جمعه و برترین آنها عید غدیر، عیدی که پیامبر، امیرمؤمنان علی علیه السلام را به جانشینی خود انتخاب کرده است.^۳

ب) امام رضا علیه السلام این روز را عید و جشن می‌گرفت و شیعه را به شادی دعوت می‌کرد. با این وجود، دوره‌ای که شیعه بیشتر ادوار تاریخ حضور ائمه را در تقیه زندگی کرده، لزومی به تظاهر این عید نبوده، چنان که سایر مراسم شیعه نیز علنی برگزار نشده، مثل عزاداری برای شهدای کربلا. آنچه مسلم است، پس از قدرت‌گیری آل بویه که گرایش به شیعه داشته و علمای شیعه را تا حدودی آزاد گذاشتند، مراسم مذهبی مهم آشکار برگزار می‌شد؛ از

۱. سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب دو فرایند تکامل، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران، کویر، ۱۳۸۶، ج ۱،

ص ۴. ۲. ر.ک: همان، صص ۱۷۶ و ۱۵۱.

۳. شیخ حر، وسائل، ج ۱۰، ص ۴۴۳.

جمله دسته عزاداری برای امام حسین در روز عاشورا.^۱

(ج) شیخ طوسی^۲ در تهذیب، با سند خود از امام صادق^۳، فضیلت عبادت در این روز را نقل کرده، که از آن به عیدالله اکبر بزرگترین عید خداوند یاد می‌کند.^۴

(د) در روایتی دیگر امام صادق^۳ روزه گرفتن در روز عید غدیر را معادل با روزه تمام عمر دانسته، و فرموده این عید بزرگترین عیدی است که خداوند به آن بشارت داده و هیچ پیامبری مبعوث نکرده، مگر این‌که این روز را برای آنها عید اعلام نموده و حرمت این روز را به تمام پیامبران مخفی کرده... «و ما بعث نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی اسماء یوم العهد المعهود فی الارض یوم الميثاق المأخوذ و الجمع المشهود...»^۵ از متن این روایات این‌گونه روشن می‌شود که امام، تاریخ این عید را به قبل از اسلام و به دوره تمام انبیا برمی‌گرداند، از این رو سابقه آن را زودتر از اسلام و در زمان پیامبر اکرم^۶ معرفی کرده است.

علاوه بر شیعه، در میان علمای اهل سنت، دانشمندانی بوده‌اند که از اعمال مستحبی روز هجدهم ذی‌الحجه سخن گفته و به دیرینگی این عید، در میان مسلمانان و زمان پیامبر اکرم^۶ اشاره کرده و جانشینی پیامبر را نقل نموده‌اند.^۴ روایات معتبر شیعه حاکی از برتری این روز عید بر تمام اعیاد است و از نظر دیرینگی نیز به پیش از اسلام می‌رسد.^۵ فلسفه این دیرینگی و برتری این عید به سایر اعیاد را می‌توان چنین تحلیل کرد که، دین اسلام با اعلام جانشینی امیرمؤمنان، علی^۷ کامل گردیده «... الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دینَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دینًا...» (مائده: ۳) بنابراین دین در این روز تکمیل شده و تکمیل دین بسته به این روز است و تمام آنچه از فرائض و حج و عید قربان و روزه و عید ماه رمضان (فطر) و عید جمعه و نماز جمعه بدون اكمال دین و معرفی جانشین پیامبر معنا نخواهد داشت. از این رو در سایه امامت است که دین برپاست. در منابع معتبر اهل سنت نیز دلایلی بر اكمال دین در این روز ذکر شده که پیامبر از مردم در این روز گواه گرفت که حکم الهی به شما ابلاغ گردید^۶ و ولایت امیرمؤمنان، علی^۷ به همه ابلاغ گردید، آیا سزاوار بود مردم روز اكمال دین را جشن بگیرند.

در منابع معتبر شیعه و سنی آمده مردم در این روز به امیرمؤمنان، علی^۷ مبارک باد گفتند و اولین جشن غدیر در این روز در حضور و با تأیید پیامبر انجام گرفت. مراسم عید پس از مدت‌ها تعطیل گردید و با قدرت‌گیری شیعه و رفع ظلم بنی‌عباس و بنی‌امیه، این عید که از قبل از اسلام بین پیامبران معروف بود و پیامبر اسلام نیز آن را به امتش در روز هجدهم ذی‌الحجه ابلاغ کرد، احیا گردید. این اثر در کتاب البدایه و النهایه با وجود تعصبش،

۱. فقیهی، آل بویه، ص ۲۳۲. ۲. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۱۴۳.

۳. شیخ حر، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۹. ۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴.

۵. همان، ج ۱۰، ص ۴۴۲.

۶. احمد حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۱۸؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.

این روایت را نقل کرده و گفته است پیامبر قبل از پراکنده شدن مردم فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی»^۱ و دیگر عالم اهل سنت، دربارهٔ عید بودن این روز در حضور پیامبر، نقل می‌کند که پیامبر فرمود این روز را به من تبریک بگویند و عید کنید؛ چون خداوند مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت اختصاص داد. پیامبر اکرم ﷺ از این که نبوتش مورد تصدیق خداوند قرار گرفت، شادمان شد. خداوند خطاب به پیامبر فرمود: «یا ایها الرسولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ...» ای پیامبر آنچه به تو ابلاغ شده (اعلام ولایت علی در روز هجدهم ذی‌الحجه) اعلام کن، که اگر به مردم اعلام نکنی، ماموریت تو کامل نمی‌شود. از طرف مردم نگران نباش که نمی‌خواهند بپذیرند، تو وظایف‌ات را براساس حکم خداوند انجام بده و ابلاغ کن». از این رو خداوند تمام رسالت را به اعلام ولایت موکول کرد، به همین خاطر بود که پیامبر بسیار خوشحال شد و پس از ابلاغ ولایت و امامت علی به مردم فرمود: «هَتُّونِی هَتُّونِی...»^۲ این روز را به من تبریک بگویند، تبریک بگویند؛ چون نبوتم مورد تأیید نهایی خداوند قرار گرفت و اهل بیتم بر امامت امت برگزیده شدند. این روایات در منابع علمای دیگر اهل سنت نیز آمده که حاکی از عید بودن غدیر در حضور پیامبر و در پیشگاه آن حضرت بود.^۳ ابن عباس که از صحابی مورد اطمینان شیعه و اهل سنت است، این جریان را که پیامبر روز غدیر را عید اعلام کرد، نقل نموده و علامه حلی^۴ در کتاب کشف الیقین با سند خود آن را نوشته است.^۴

بنابراین عید غدیر هرگز چیز نوظهوری نیست که آقای گنجی گمان نموده توسط آل‌بویه ساخته شده است.

قسمت چهارم: سند زیارت عاشورا:

آقای گنجی در قسمتی دیگر از مقاله گفته است: «زیارت عاشورا بر ساخته‌ای تاریخی و فاقد سند است». حال آن‌که زیارت عاشورا دارای اسناد معتبر است که در اینجا به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

متون زیارتی که دربارهٔ ائمه شیعه وارد شده، غالباً در منابع روایی خاص از جمله کامل‌الزیارات ابن قولویه و آثار دیگر وارد شده، هر یک از علمای شیعه به جهت مقوله زیارت در این موضوع آثار مستقلی نوشته‌اند. برخی نیز این باب را در منابع فقهی خود گنجانده‌اند. به هر روی، اکثر متون زیارتی شیعه، خصوصاً دربارهٔ ائمه مستند هستند؛ اگر

۱. ابن اثیر، البدایه و النهایه، چاپ بیروت، ج ۵، ص ۲۱۴.

۲. حافظ ابوسعید نیشابوری، شرف المصطفی.

۳. اربلی، کشف الغم، تبریز، بنی هاشم، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۸۰، نک: رضوانی، غدیرشناسی.

۴. علامه حلی، کشف الیقین، چاپ مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۴۱۱ هـ ق، ص ۴۶۲؛ شیخ طوسی، الامالی،

چه با گذشت زمان و رویدادهای سیاسی و آتش سوزی‌های تاریخی برخی آثار از بین رفته. در این بین، آثار و منابع مربوط به اسناد زیارت‌نامه‌ها نیز از گزند حوادث مصون نمانده‌اند.

با این حال، متن زیاراتی مثل زیارت عاشورا و... به اسناد معتبر، محفوظ و نقل گردیده که اگر یکی از آنها دارای ضعفی بوده، قوت دیگری آن را جبران می‌کند. شاید اختلاف نسخه در نقل وجود داشته باشد، اما اصل زیارت نامه سندیت معتبر دارد که به برخی اشاره می‌شود.

الف) صالح بن عقبه از پدرش عقبه نقل کرده که حضرت باقر^ع فرمود: کسی که امام حسین^ع را در روز عاشورا از نزدیک با چشم گریان زیارت کند، خداوند در قیامت، ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار بار شرکت در جهاد به او می‌دهد، آن هم حج و عمره و جهادی که همراه پیامبر و ائمه^ع باشد.

عقبه عرض کرد: فدایت شوم، کسی که نتواند در روز عاشورا کربلا باشد، وظیفه‌اش چیست؟

حضرت فرمود: چنین شخصی پیش از ظهر روز عاشورا بر پشت بام در یک مکان مرتفع برود و به آن حضرت با سلام اشاره کرده و بر قاتلان آن حضرت بسیار نفرین کند، آن گاه دو رکعت نماز به جای آورد و بر امام حسین^ع ندبه و گریه کند و اهل خانه را به گریه بر آن حضرت سفارش کند و اهل خانه این مصیبت را به یکدیگر تسلیت بگویند. اگر چنین عمل کردند من همه ثواب‌ها را برای آنها ضمانت می‌کنم.^۱

ب) علقمه^ع حضرمی به امام باقر^ع عرض کرد: دعا و زیارتی را برای روز عاشورا به من تعلیم دهید که بتوانم از دور و نزدیک به امام حسین^ع عرض ادب کنم. امام باقر^ع فرمود: بعد از اقامه دو رکعت نماز و گفتن تکبیر، بگو این قول را (متن زیارت عاشورا)؛ این دعا و زیارت همان است که فرشتگان زائر امام حسین^ع این گونه دعا می‌کنند و خداوند می‌نویسد برای تو صد هزار درجه، و در ثواب، همانند شهیدان همراه آن حضرت خواهی بود و در درجات آنان شریک خواهی شد و تو را نمی‌شناسند مگر در میان شهیدان در رکاب آن حضرت و نیز ثواب زیارت همه پیامبران و ثواب زیارت همه زائران امام حسین^ع از روز شهادت آن حضرت برای تو منظور می‌شود؛ آن گاه امام^ع متن زیارت را بیان فرمود.^۲

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، مؤسسه نشر الفقه، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱، صص ۳۲۵ و ۳۲۶؛

محمد بن الحسن طوسی، مصباح المتجهد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ص ۷۷۳.

۲. سیدعلی بن موسی ابن طاووس، مصباح الزائر، قم، مؤسسه آل‌البیت^ع لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱،

ص ۱۴؛ کامل الزیارات، صص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ مصباح المجتهد، ص ۷۷۳.

در پایان زیارت، علقمه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر بتوانی هر روز امام حسین علیه السلام را به این کیفیت از خانه‌ات زیارت کنی، چنین کن که همه این پادشاه‌ها برای تو خواهد بود.^۱

ج) این زیارت از طریق صفوان نیز از امام صادق علیه السلام و از اصحاب امام باقر علیه السلام نیز نقل شده^۲ که صفوان و بزنتی از رویان بسیار معتبر شیعه هستند. امام صادق علیه السلام آن را به صفوان آموخته و قبولی آن را چه از دور باشد و چه از نزدیک ضمانت کرده و فرموده است: ای صفوان، من این دعا را از پدرم و پدرم از علی بن الحسین علیه السلام و او از امام حسین علیه السلام و امام حسین از برادرش امام حسن علیه السلام و او از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام با همین ضمانت و جبرئیل از خداوند متعال نقل کرده است که خداوند متعال قسم خورده به ذات مقدسش که قبول کند از هر کس که به این دعا زیارت کند حسین بن علی علیه السلام را، و تمام حوایجش را برآورده سازد و او را از اهل بهشت قرارش بدهد.^۳

۳. مباحث مهدویت:

فرج الله عباسی

آقای گنجی در پاره‌ای از گفته‌هایش با استناد گزینشی به گفته‌های دیگران منکر وجود امام زمان شده و آن را معلول نزاع بر سر میراث امام حسن عسگری علیه السلام می‌داند که شیعیان در طول تاریخ ساخته‌اند. درحالی‌که اندیشه مهدویت و منجی‌گرایی علاوه بر ادیان دیگر در اندیشه اهل سنت نیز با جدیت مطرح گردیده که در اینجا به برخی از منابع اشاره می‌شود:

الف) اندیشه مهدویت فراتر از مذهب شیعه

با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت، مشاهده می‌شود که آنان حتی قبل از ولادت امام حسن عسگری علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند.

ب) انکار ناپذیری حضرت مهدی علیه السلام

آیا پذیرفتنی است که گفته شود امام دوازدهمین شیعه زاییده اختلافات مالی است، درحالی‌که حتی اهل سنت کتاب‌های مستقلی^۴ در اثبات مهدی موعود نوشته‌اند و با نقل صدها روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت کرده‌اند، که مهدویت نه تنها انکار ناپذیر است، بلکه اندیشه امت اسلامی بوده و منحصر به شیعیان نیست؛ همه مسلمانان از نگره دین ملزم به اعتقاد به وجود اویند.

۱. کامل الزیارات، صص ۳۳۲ و ۳۳۳؛ مصباح الزائر، صص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ مصباح المتعجد، صص ۷۷۶ و ۷۷۷.

۲. رسول دریایی، محمد، حماسه سیاسی تاریخی زیارت عاشورا، تهران، انتشارات جعفری، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، صص ۱۳.

۳. شیخ عباس قمی، «پیشین» زیارت عاشورا.

۴. حماد بن یعقوب، اخبار المهدی؛ علی متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان؛ محمد بن یوسف گنجی شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان؛ حافظ ابونعیم اصفهانی، مناقب المهدی الاربعة و لغت المهدی؛ یوسف کرمی اصفهانی، فوائد الکفر فی المهدی المنتظر؛ جلال الدین سیوطی، علامات المهدی.

ج) حضرت مهدی علیه السلام در روایات اهل سنت

روایاتی که اهل سنت در کتاب‌های روایی خود درباره حضرت مهدی (عج) و خصوصیات آن آورده‌اند از چنان اتقان علمی و استوار برخوردار است که هیچ کس با وجود این همه روایات نمی‌تواند در وجود حضرت تردیدی به خود راه دهد، مگر کسانی که خداوند درباره آنها می‌فرماید «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا». چگونه ممکن است عبدالرزاق صنعانی متوفای ۲۱۱ هجری قمری، یعنی ۲۰ سال قبل از تولد امام حسن عسگری علیه السلام، در کتاب خود روایاتی از قطعی بودن ظهور و وجود حضرت مهدی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید و به اسامی و القاب آن حضرت و دیگر خصوصیاتش تصریح و در این موضوعات از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت نقل کند. با این برهان چگونه می‌توان گفت این دانشمند اهل سنت به خاطر این که پنجاه سال، بعد میراث امام حسن عسگری علیه السلام به برادرش نرسد، این همه روایات جعل کرده است، هرگز این گمان خردمندانه نیست که عده‌ای سال‌ها قبل از تولد کسی درباره میراث او نزاع کنند؟!

چگونه ممکن است که شهادت امام حسن در سال ۲۶۰ هـ ق باشد، ولی اهل سنت روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب‌هایی بیاورند که قبل از این تاریخ نوشته‌اند؛ مانند روایاتی در کتاب المعیار و الموازنه که نویسنده‌اش متوفای ۲۲۰ هـ ق است یا ابن ابی شیبیه متوفای ۲۲۵ در کتاب المصنف و یا احمد بن حنبل، رئیس فرقه حنبلی‌های اهل سنت که متوفای ۲۴۱ هـ ق است، در مسند احمد و کتاب‌های دیگر که بر اهل انصاف همین اندازه اشارت‌ها کافی است. واقعاً شیعه چه سودی از ارث امام حسن عسگری علیه السلام می‌برد که بیاید به این روایات ترتیب اثر دهد؟! شبهه‌کننده خود اذعان می‌کند که اموال را پس از هفت سال بین جعفر و مادرش تقسیم کردند و گویا از طبیعت روزگار نیز خبر نداشته، چرا که اگر مادر حضرت امام حسن عسگری علیه السلام ادعا می‌کرد که یکی از همسران پسرش حامله است، مگر دوران حاملگی هفت سال است که می‌نویسد پس از هفت سال که مشخص شد این کنیز حامله نیست، اموال تقسیم شد و آیا به منابع تاریخ مراجعه کرده که ببیند تقسیم اموال در همان سالی بود که امام حسن عسگری علیه السلام از دنیا رفتند نه پس از هفت سال.

د) اهل سنت و قطعی بودن ظهور امام زمان علیه السلام

اندیشه مهدویت و این که او دوازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است، نه تنها متعلق به شیعه، بلکه متعلق به همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی است. چنانچه در سرگذشت مدعیان مهدویت تأمل شود، روشن می‌شود که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام نیز عده‌ای فرصت‌طلب بودند و مدعی می‌شدند که حضرت مهدی (عج) هستند و حتی بنی عباس فرزندان خود را مهدی می‌نامیدند تا بگویند مهدی موعود همین است. احمد بن حنبل در مسند احمد آورده است که امیر مؤمنان، علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند متعال در آن روز مردی از ما را برمی‌گزیند که دنیا را پر از عدل و

داد کند.^۱ در روایتی دیگر باز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: دنیا به پایان نخواهد رسید، مگر این که مردی از اهل بیت من که همانام من است بر شما حکومت کند.^۲

همه این روایات در ذیل روایت مهدی ﷺ است و این می‌رساند که حتی قبل از شهادت امام حسن عسگری ﷺ اندیشه مهدویت نه تنها در میان شیعیان، بلکه در نزد همه فرق اسلامی، اندیشه‌ای پذیرفته شده و غیر قابل انکار بود.

ه) حضرت مهدی از فرزندان حضرت زهرا ﷺ

مهدویت نه تنها زاییده نزاع بر سر میراث نیست، بلکه با نگاهی به کتاب‌های شیعه و سنی به روشنی مشخص است که حتی نام مبارک و لقب و نسب آن حضرت نیز مشخص بود، چنان که احمد بن حنبل می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از ما اهل بیت است^۳ و در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از فرزندان حضرت فاطمه زهرا ﷺ است.^۴ با وجود روایات اهل سنت، تردیدی در این مسأله نمی‌ماند که مهدویت بر ساخته تاریخی شیعه باشد. مگر اندیشه مهدویت چه سودی برای اهل سنت از نظر مادی داشت که حتی به اهل بیت پیامبر ﷺ و فرزند زهرا ﷺ بودن حضرت مهدی تصریح می‌کنند؟! در آن روز حتی نسب حضرت مهدی (عج) آنچنان روشن بود که وقتی بنی عباس روایتی را جعل کردند که مهدی از فرزندان عباس عموی پیامبر است، در اثر جو خفقان حاکم بر جامعه هر چند کسی این روایت را رد نکرد، ولی توجیه کردند به این که چون همسر عباس عموی پیامبر به امام حسین ﷺ شیر داده است، لذا از نظر شیری حضرت مهدی (عج) با عباس عموی پیامبر هم‌نسب می‌شود و این مطلب گویای این حقیقت است که حتی مشخص بود که حضرت مهدی (عج) از فرزندان حضرت زهرا و امام حسین ﷺ بوده و کسی را جرأت این نبود که بگوید او از فرزندان عباس است.

و) اهل سنت و اعتراف به ولادت حجة بن الحسن العسگری ﷺ

آقای گنجی می‌گوید که امام حسن عسگری ﷺ وقتی از دنیا رفت، بر سر میراث او نزاع شد و مادر امام حسن ﷺ به دروغ ادعا کرد که از فرزندش امام حسن عسگری ﷺ بچه‌ای باقی مانده است و بایستی به چنین اتهام زنده گفت چرا منکر وجود امام زمان (عج) می‌شوید، در حالی که نه تنها شیعه بلکه حتی اهل سنت نیز اعتراف می‌کنند که امام دوازدهم تنها فرزند باقی مانده امام یازدهم است و این دانشمندان اهل سنت عبارتند از:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۹، نک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۹ و سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۸۳؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۳.
۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۳.
۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸؛ المستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۵۵۷.
۴. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸ و سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۳، ص ۲۶۷.

ابوسالم کمال‌الدین محمد قریشی در کتاب مطالب السئوال؛ محمدبن یوسف گنجی شافعی در کتاب البیان فی الاخبار صاحب الزمان؛ نورالدین علی مالکی در کتاب فصول المهمه فی معرفه الائمه؛ ابومحمد خشاب در کتاب موالید و وفات اهل بیت؛ محی‌الدین عربی در کتاب فتوحات؛ عبدالوهاب شعرانی در کتاب یواقیت؛ جواهر در کتاب عقاید الابرا؛ عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد النبوه؛ حافظ نجاری در کتاب فصل الخطاب؛ عبدالحق دهلوی در رساله مناقب و احوال ائمه الاطهار؛ جمال‌الدین حسینی در کتاب روضه الاحیاء؛ عبدالرحمن صوفی در مرآة الاسرار؛ علی‌اکبر بن اسدالله مودودی در کتاب مکاشفات؛ ملک‌العلماء دولت‌آبادی در کتاب هدایة السعداء؛ نصر بن علی جهضمی در کتاب تاریخ موالیدائمه؛ ملا علی قاری در کتاب مرقاة شرح مشکوة، قاضی ساباطی در کتاب براهین ساباطی؛ ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام و دهها کتاب دیگر از علمای اهل سنت که در آنها، بر به دنیا آمدن حضرت، اعتراف کرده‌اند. آیا با این همه مستندات، آن هم از اهل سنت که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را متهم به بهره‌برداری از مهدویت کرد، باز کسی می‌تواند مدعی شود که حضرت وجود خارجی ندارد؛ اگر این مستندات درست نیست، پس چرا اهل سنت آنها را انکار نمی‌کنند، بلکه در مقابل تردیدکنندگان در روایات حضرت مهدی علیه السلام و انکشاف نشان داده و در کتاب‌های خود با استدلال آن را رد می‌کنند؟! چگونه ممکن است که امام وجود خارجی نداشته باشد؛ اما اهل سنت حتی تاریخ ولادتش را در کتاب‌هایشان بنویسند؛ چنانکه قندوزی از علمای اهل سنت می‌نویسد: امام یازدهم شیعیان امام حسن عسگری علیه السلام وقتی از دنیا رفت، تنها یک پسر از او باقی ماند که به حجت، قائم، مهدی و صاحب الزمان معروف است و در نیمه شعبان ۲۵۵ هـ.ق به دنیا آمد و هنگام درگذشت پدرش پنج سال داشت.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که قائم را که از فرزندان من است، انکار کند در واقع مرا انکار کرده است.^۲ و باز برای اینکه فتنه‌گری را خاموش سازد، فرمود: هر کس قائم را که از فرزندان من است در عصر غیبت انکار کند و بمیرد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.^۳ علمای اهل سنت، وقتی ابن خلدون در روایات مهدویت ایجاد تردید کرد، بر علیه او سخن گفتند و او را کسی دانستند که در تشخیص خود به خطا رفته. روایات مهدویت از حد تواتر گذشته است و از چنان شهرتی برخوردار است که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند.^۴ (ارث نبردن برادر با وجود مادر

در فقه شیعه مادر در ارث بردن جزء دسته اول است و برادر در دسته دوم است و اگر مادر حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نمی‌خواست به جعفر ارث برسد، می‌توانست بگویند طبق

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۷۱.

۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، صص ۴۱۲ و ۳۹.

۳. تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۴۰۲؛ عون المعبود، ج ۱۱، ص ۲۵۴.

دیدگاه شیعه با وجود مادر، برادر ارث نمی‌برد و دیگر نیازی نبود که بگوید او فرزندی هم از خود به جای گذاشته است و اگر می‌بینیم که حکومت، میراث امام حسن عسگری علیه السلام را میان مادرش و جعفر تقسیم نمود، بنابراین فقه حنفی بود که به برادر هم ارث می‌رسید و هدف حکومت این بود که بگوید امام یازدهم شیعیان فرزندی نداشت و لذا میراثش به برادرش رسید، ولی شیعیان هیچ وقت قبول نکردند، چرا که صدها روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از دیگر اهل بیت علیهم السلام درباره امام دوازدهم شنیده بودند و اصلاً مگر آن حضرت، چقدر میراث باقی گذاشته بود که چنین نزاع و کشمکش بین وارثانش رخ دهد و اصلاً نه مادر امام و حتی جعفر چنین ادعاهایی نکردند، بلکه حکومت خواست از این فرصت استفاده کند و لذا میراث حضرت را بین مادر و برادر تقسیم کرد تا به پندار باطل خویش، امامت را از بین ببرد؛ اما این که چرا خواهر امام حسن عسگری علیه السلام منکر وجود حضرت مهدی علیه السلام بود می‌توان گفت که دستور اهل بیت علیهم السلام همین بود که در نزد دشمنان شیعه، نامی از حضرت نبرند و لذا روایاتی وجود دارد که حتی بردن نام مبارک آن حضرت را حرام می‌دانند تا مبدا دشمنان حساس شوند؛^۱ چون در مقطعی این مسأله ضرورت داشت و امنیت جانی امام در خطر بود.

